

ایشان را از تقلید منع کرد، زبان‌های جمود را شرح داد، نخستین تیری که باو پرتاب شد، تیر زندقه و اتهام بستنی عقیده بود. مردمی هم که اولا مذهبی و بیدینی راغب بودند این گفتار را غنیمت دانسته آن‌چه شنیدند بدعون برهان و دلیل دودستی گرفته میان مردم منتشر ساختند زیرا کسب‌که چیزی را دوست میدارد می‌خواهد بزرگان هم شریک او باشند، بهمین سبب استاد شیخ محمد عبده برای رساله دهری‌ها که نامبردیم دیباچه‌ای نوشته آن‌جا تهریاً چنین گفته است. چون عقیده مردم درباره این مرد مختلف و در حقیقت حالش جور بجزر سخن میگویند لزوماً از روش این مرد چیزی مینویسم. کار این اختلاف چنانی رسیده که گویای روحی است که دهر تری مناسب آن‌تن جلوه‌گری میکند، یا حقیقتی کلی است که در هر عقلی بشکل آن عقل نمودار میشود، در عین حال پاکی ذات و صفای باطن وی کسی نتوانسته وضع او را دیگرگون کند، او گوهری است که گوهر شناس نمی‌تواند بهای برای او ببیند پیش تا آخر، سپس بروحی درست و صحیح شرح حال او را نوشته، وی از تمام نویسندگان ماحوال او دانایر بوده، باسبب آمیزش تام و تمام داشته سالیان دراز با او معاشرت کرده است، از جزئیات احزالش خبر داشته. استاد نسب و حسب و مولد و منشأ و مسافرت و مذهب او را در سیاست و فقه شرح داده، در اینمورد گوید: «وی حنفی یا ک عقیدتی بود، به شرب و مذاق بزرگان تصوف و بدردوشی تمایل داشت» و اجماع مذهب سیاسی منتهای آرزو و تمام کوشش او در این بود که ببیند یکی از دولتهای اسلامی در جرگه دولتهای بزرگ اروپا جای گرفته، در مواهب عقلی و قدرت علمی او توصیف فراوان کرده تا جاییکه گوید: اجمالاً اگر بگویم آن‌چه وی ذکاوت و هوش داشت

آخرین اندازه و مقداری بود که برای غیر انبیا مقرر است راد اغراق و مبالغه را نه پیموده ام^۱ . شمائل درخشان و اخلاق بزرگ و عالی و دلیری او تا جائیکه مرگ در نظرش معنی نداشت و عدم اعتدای او را بدین شرح داده میگوید: « تا آنجا که ممکن است وی بر دبار بود ، بشرطیکه بدین با شرف وی توهینی نشود^۲ و در اینصورت بر آفر و خسته مانند آتش زبانه میکشید ، شراره او بهر سو پرتاب میشد ، در اثنای بردباری و مهربانی شیرین درنده میگشت^۳ . پایان خشم او را در برابر توهینی که ناصرالدین شاه بوی کرد بزودی مینگرید ، خواهید دید که این اختلاف چه صورت ناگواری بخود گرفت . مردم بازیک بین این دوره متفق اند که آمدن سید جمال‌الدین افغانی بمصر آغاز نهضت فکری در بلاد عرب و سایر خاور نزدیک بود بر این جنبش روز بروز افزوده میشود این نهضت میخواهد خاور دارای آموزش و پرورش بشود که باختر بوسیله آنها سیادت یافته است ، میکوشد وسیله ای بجوید که بار سیادت باختر را از دوش خود بردارد و خاور را بر آن نخستین دیرین خود باز گرداند . سید جمال‌الدین در جامع ازهر تدریس نکرد ولی در خانه خود ایجمنی داشت که جمعی از ادبا و دانشمندان مصر فراهم آمده از دریای حکمت وی سیراب میشدند^۴ در نواحی وی جوانی باران رحمت بودند ، سیخ محمد عمده و چند تن از این گروه نامی و مشهور شده اند همچنین جماعتی از ادبای شام بخدمتش رسیده سود فراوان برده اند ، بیرون او بگفتن و نوشتن پرداخته آنچه از خرمن او بر گرفته و هر چه از دستورات پر بهای او آموخته بودند بزبان و قلم بر مردم تشار کردند^۵ آنچه مردم رسید بازبانی بود که سابقه نداشت ، پرورش بود که باعث ترقی میشد ، این اعمال باعث نهضت فکری گردید ، روحی تازه نمایان گشت که نام و

نشان میداد داشت، باعث نشاط شد، ایجاد عزم و همت کرد، اشخاص شایسته را نیرو بخشید، شایستگی اشخاص را نمودار ساخت

شیخ محمد عبده در توصیف این نهضت تقریباً گوید: دلپاروشن چشمها بازگشت، قید و ضد اوهام از دست و پای عقول گشوده شد، نا آنجا که میگردد: در مصر پیش از سیدجمال‌الدین کسی نویسنده‌گی اهمیت نمیداد، چندتنی هم که بودند یکی باوان بود و دیگری سرمایه علمی نداشت دیگران عموماً بسجع و قافیه و عبارت پردازی پرداخته بودند، معدودبهم در ادبیات مختصر تألیفی داشتند، تا آخر انقلابی که سیدجمال‌الدین در سیاست ایجاد کرد از آنچه در فرهنگ نموده کمتر نبود، بخدا سوگند که فرهنگ و آزادی هر دو توأم اند و باهم بوجود میآیند. کم‌رروی داده که دانش در جاهی سرسبز شود و نسیم آزادی وزیدن نگیرد، نفسین اثری که از جمال‌الدین در میدان سیاست دیده شد جنبشی بود که در اواخر روزگار اسماعیل پاشا خدیو مصر نمایان گشته، مخلص خدیو از آن مقام منتهی گردید همینکه توفیق پاشا بر کرسی خدیوی مصر نشست از جمال‌الدین سپاسگذاری نمود، ولی طولی نکشید که مردم سخن چین در باره وی کار خود را کردند خدیو فهماندند که سید پاپن اندازه قناعت نخواهد کرد و ممکن است شورش دیگری برپا نمود، جمهوری و مانند آن را رواج دهد، چیزهایی گفتند که همیشه حربه دست مردم خوش آمدگو و سخن چین است، ناگاه فرمان اخراج جمال‌الدین صادر و امر شد بسویس برود، وی از آنجا بپند رفت، دیگر به مصر بازنگشت، در غیاب او آتش شورش عرابی زبانه کشید، انگلیس مصر را اشغال نمود، اجمالا نمیشود انکار کرد که حس وطن دوستی که نخستین مرحله این نهضت است از سید جمال‌الدین بوجود آمده، وی پنر

آنها افشاند، گویانکه این کشت دچار بلا سموم جهل و آفت نقصان تربیت سیاسی گردید، دوستان بیگانه از رشد و نمو آن مانع شده سرسبزی و نمرو آنها نابود ساختند. روش دیرینه آنها چنین است که در تمام نهضت‌هایی که در خاور پدید آمده و در هر جنبشی که برای اصلاح نمودار گشته و بسم آن داشته‌اند که پرده نادانی پاره شود چنین کنند اینکار مؤثرترین عوامل استعمار بوده‌است، ولی بند این کشت و زرع نابود نگشت، بجز جوانه زده نمودار گردید، نهالی زیبا شد، دارای شاخ و برگ گشت، اگر جمال‌الدین امروز زنده بود از کشتی که کرده شده شکفتی مینمود و مخالفینش از آتش حسرت میسوختند.

در سال ۱۸۸۵ جمال‌الدین با اروپا رفت، نخستین شهری که پای نهاد لندن بود، از آنجا به پاریس شتافت، آنجا شیخ محمد عبده بزرگترین شاگردهای او بخاندنش رسیده هر دو عروقه‌الوقفی را انتشار دادند، عروقه‌الوقفی خاور را بیدار و عالم اسلام را جویری تحریک نمود که هیچ روزنامه دیگری نتوانسته چنین کند، ولی وقت بابشان اجازه نداد که جز ده بیست شماره از آن را منتشر سازند، شیخ محمد عبده به بیروت که در واقعه عربی با آنجا تجدید شده بود رفت، سید جمال‌الدین در اروپا ماند در شهرها گردش میکرد و با علمای هر جا آمیزش مینمود، در این اثنا ناصرالدین شاه او را دیپلمات نمود، گویا این دیدار در بنیخ حاکمشین بناواریا بوده، چون دانش رفتن او را شاه دید دعوت کرد که بازی بطهران برود، سید دعوت شاهرا پذیرفت و در پایتخت ایران از او پذیرائی کرده روز بروز بر مقام و مرتبه او افزود، مردم حسود بر او رشک بردند سید انکار خود را پنهان نمیکرد، از برتلی ویی روانی خود هر چه در دل داشت میگفت

در اداره دولتی چیزهایی بود که هر مرد باهمت و غیوری نمی توانست آنهارا دیده آرام بگیرد تا چه رسد پمردی مانند سید: بهمین سبب مردم مفید و سخن چین بزودی بهانه جسته آتش دشمنی را در میان او و شاه روشن ساختند، کاریجائی رسید که شاه سید را زلفائی نمود و عاقبت بخواری به بغداد تبعید کرد، سید از آنجا نامه مشهور خود را بحاجی میرزا حسن شیرازی پیشوای مذهب شیعه نوشت، بدیهای شاه ایران را يك يك شرح داد، اظهار نمود: سفاهت بر عقل او چیره شده، ترس سرا پای او را فرا گرفته است، زبان امتیاز رزوا بیاب نمود که این کار سبب می شود بیگانگان اهم کالاهای ایران را بخود اختصاص دهند، همین نامه یکی از اسباب مهم حکمی است که این پیشوا سرای ابطال آلت امتیاز داد و دولت ایران از ترس شورش عمومی ساچار آن را ملغی کرد. ولی شعله خشم سید جمال الدین فرو نه نشست، سید شروع نمود که دولت و حکومت این شاهرا زیر و زیر کنند، اگر بگویم بزرگترین سلاطین جهان در برابر روح بزرگ سید چون یکتن مرد بازاری بود اذراق بیست، سید هر گاد نوهینی را که شاه بوی نمود متذکر میشد، شعله خشم و آتش انعامش زبانه میکشید، حس انتقام او متحرک میگشت، بوژه که آلت امتیاز و جواز و ستم و بیداد و تازاج و پایمال شدن مصالح عمومی ملت را در برابر هوا و هوس و شهوترانی افراد بچشم خود دیده بود در اندیشه وی جایگیر شده بود که باید این شاه بیدادگر را از تخت بزیر انداخت در همین اثنا دوباره سید بلند رفت و مجله ای نام « ضیاء الخاقین » منتشر ساخته هقلانی را جمع بایران نوشت که تاثیر فراوان داشت، سلطان عبدالحمید بسال ۱۸۹۲ سید را باسلامبول دعوت نمود، این بار دوم بود که وی

با آنجا شتافت؛ بار نخستین در دوره سلطان عبدالعزیز با آنجا رفته بود؛ چون نویسنده یوسبله مرحوم شیخ محمد عبده با او مکاتبه داشت، نخستین سفر صکه سال ۱۸۹۲ با رویارفتن جوانی او گشتم، گفتند باسلامبول رفته، نویسنده نامی فرانسوی هنری روشفور از این مسافرت اظهار تکرایی میکرد، وی سید جمال‌الدین را دوست میداشت و محترم میشمرد، در کتاب خود «حوادث زندگی من» بروش خاصی که در نوشتن داشته سید را چنین توصیف کرده: سید جمال‌الدین افغانی از خاندان پیغمبر اسلام است و میشود او را به پیغمبران شبیه ترین مردم شمرد، سپس گوید: «هن نسبت باین شخص همان محبتی را احسان میکردم که نسبت بهر نهضت طلب و مخالف استبدادی دارم».

همینکه سید جمال‌الدین باسلامبول رفت، سلطان و پیرا در خانه مخصوص در «نشان طالش» محترماً جزی داد، اسباب آسایش او را بحد اعلی فراهم آورد؛ وی پیش سلطان میرفت، مراسم جمع را با سلطان میخواند، چندی جمال‌الدین از حوادث روزگار ایمن و بخوشی و خرمی پیش سلطان ماند، در این اثنا میان وی و سید ابوالهدی کدورتی روی داده سبب شد که موقتاً بهترین اقدام راجع بوی پیش سلطان بتاخیر افتد ولی بزودی بطور پیش باز گردید، صیالی آرام نگرفت پیش سلطان بد ها گفت او را بکفر و بدینی منم ساخت. خو و عادت این گروه چنین بوده که هر حکیمی را بخوانند موهون کنند باین عنوانات آلوده سازند. من ورقه ای از سید ابوالهدی دیدم که درباره سه کس از دشمنان خود نوشته بود؛ یکی سید فضل عموی حضرمی، امیر خفقار، دیگری شیخ ظافر مدنی طرابلسی شیخ طریقه شاذلیه، سومی سید جمال‌الدین افغانی این سه تن همه از مقربین

و نزدیکان سلطان بودند، در این ورقه از دشنام پشمار ویشرمی فراوان
 بهریک سهمی داده‌است، بهره سیدجمال‌الدین تهمت فساد عقیده ویندینی بود
 از جمله شواهدی که بر فساد عقیده وی دینی سید آورده است که یکبار سید
 گفته: مانند حاج که برگرد که طواف میکنند من برگرد درختهای
 بنظر میگورم، بنظر یکی از سده های ترکی است در خارج اسلامبول
 گردشگاهی است که سلاطین بزرگ آنجا سده های ساخته اند و استخر
 هایی بوجود آمده که پایتخت را سیراب میکند، هر استخری را درختهای
 زیبا در برگرفته، آخرین چیزی را که در باره سخن سید میشود گفت
 اینست که، سید از زیبایی و صفای آنجا باین عبرت شعری تمجید نمود و
 ابوالهدی هم از این گفته بی دینی و کفر را بیرون کشید جاسوسهای سلطان
 تمام نشست و برخواست سید را مراقب بوده سلطان میگفتند از آنجمله
 بسطان خرد دادند. جمال‌الدین و عبدالله ندیم نویسندگانهای مصری در گردش
 گاه «کافه خانه» بعد از حمله خدیو برخورد کردند، از طرفین سلام و
 درود مبادله شد باندازه ربع ساعت زیر درختی باهم صحبت داشتند گویند
 سید ابوالهدی گراس بسطان داد که جمال‌الدین و عبدالله ندیم با خدیو
 فرار داده بودند که در کافه خانه یکدیگر را دیدار کنند و آنجا زیر درخت
 باهم بیعت کرده اند، ولی گفته جمال‌الدین سلطان اعتدالی باین سخن
 چنینها نمود این اختلاف با ابوالهدی بظاهر بر تبه و مقام سید پیش سلطان
 تأثیری نکرد بلکه بر احترام او افزود. آری بدگویی دائمی سید از شاه ایران
 که منتی بشکایت سفیر ایران گشت باعث وحشت و ترس خلیفه گردید
 جمال‌الدین را پیش خوانده بوی گفت سفیر ایران از من درخواست کرده
 که با شما گفتگو و تناضا کنم از بدگویی نسبت بشاه ایران خود داری

کنید ، من بامیدی که شما دارم بوی وعده داده ام که خود داری خواهید کرد . این داستا را در اواخر سال ۱۸۹۶ هنگامی که از اروپا باسلامبول برگشتم سید برای من حکایت نموده گفت سلطان پاسخ داد من میخواستم شاه ایران را زها نکتم تا وارد گور می سازم ولی امر امیرالمؤمنین را که دست از او بدارم لابد از اطاعت هستم . سید با سلاطین اینجور سخن میگفته و از تأثیر آن باک نداشته ، با آنکه از تمام سلاطین و سواس و وحشت سلطان عبد الحمید زیاد تر بود اگر این گفته باعث خیال او بشود شگفتی ندارد ، با این حال کاش سید از آزار شاه دست برداشته بود ، با اینحال چندی نگذشت که آتش خشم وی دوباره زبانه کشید ، این خشم و غضب قسمی است که با آنهمه کمالات بی‌شمار خدا داد در وی وجود داشت ، شیخ محمد عبده در توصیف آن گوید : « غالباً آنچه را زکات وی میساخت خشم او ویران میکرد ، روزی یککش ایرانی میرزا رضا نام پیش سید آمد ، وی در قزوین با سید در بگ زندان محبوس بود ، از آنجا باهم دوست شده بودند ، سید از زندان بیرون آمده بیغداد تبعید شد سپس میرزا رضا هم آزاد گشت ، چون شنید که سید باسلامبول رفته بدیدارش شتافت ، سید بسیار خورسند شده با وی صحبت و آری بدبختی ملت ایران و بدی اداره سلطنت ناصرالدین شاه سخن میگفت ، روزی میرزا رضا گفت : وی حاضر است برای تجلت ملت ایران خود را فدا کند ، سید پاسخ داد : اگر چنین است برو و سخن . » میرزا رضا بظهران بازگردید پس از چند ماه ناصرالدین شاه در آستانه حضرت عبدالعظیم بود که میرزا رضا او را گشت و گفت « بگیازد دست جمال‌الدین ، چون خیر باسلامبول رسید ، سید خورسند شده گفت . » اینک ثابت شد که ملت ایران مرده و نمیشود از آنها

مأیوس گردید ، زیرا هلثی صکه افرادی خوبخواهی نموده و از ستمگر انتقام میکشند طبعاً روح و جان را از دست نداده اند . « سید مانند این سخن را تکرار میکرد ، چون مجله « الاپا و ستر امبون » مصور مراسوی بوی رسید در آنجا صورت میرزا رضا را دید که بدار آویخته و مردم اطرافش ایستاده اند خواند : « علو فی الحیات و فی الممات » (۱) سپس گفت : « به بینید او را بالاتر از خود جای داده اند تا اشاره باشد که سایرین از او هستند » . جاسوس سپاهر چه از سید میشنیدند بسططان میگفتند چون این سخنان بسططان رسید یقین کرد که سید سسر قتل شاه بوده و کوشیده تا او را در گور جای داده است . جای شگفتی است که پس از رفتن سید از ایران شاه دانست سید به راهی بعضی از ابرائیمها بضد او توطئه‌ای داشته که ویرا معزول یا مقنول سازند و از اینکه سید از چمک او بدر رفته بسپار پشیمان شد ، و نیز گویند شاه از سلطان عبدالحمید درخواست نمود که سید را پیش خود طلبیده مواظب گفتار و رفتار او باشد تا از شر وی خلاص شود ، سلطان نیز نامه ای بخامه ابوالهدی نوشت و او را دعوت کرد ، چون سید باسلام بولد رسید در اکرام و احترام وی مبالغه نمود و ازدشمنی بشاه ایران منصرف گردد ، با این حال شد آنچه شد و حذر از قدر جلو گیری ننمود همینکه کیفیت قتل شاه پیش سلطان ثابت گشت بی نهایت خشمگین

(۱) در زمان عضدالدوله درلمی محمد بن یحیه ملقب بتعبیر السلوله را بدار آویختند ابوالحسن محمد معروف باین ابیاری در مرثیه او قصیده ای بس بلند و بسیار مؤثر گفته است که این بیت مطلع آن است ، چون عضدالدوله این اشعار بلند پایه را شنید بسیار تمجید نمود تا بدانجا که گفت : کماش من بجایی نصرالدوله بودم و این ابیاری مرا ندین بلندی مرثیه ساختی اول قصیده اینست : علو فی الحیات و فی الممات بحق انت احدی المعجزات کأن الناس حولک حین قاموا وعود ندادک ایام السنوات تا آخر

شده فرمان‌داد زیاد تر مراقب سید باشند، کسی با او جز با اجازه سلطان آمیزش نکند، در حقیقت سید در کالج خود زندانی گشت، دولت ایران نیز بتحقیقات شروع نموده آشکار گردید سید میرزا رضا را وادار ساخته، دوتن دیگر هم یکی بنام رضا آقاخان و دیگری شخصی بغدادی بنام شیخ ابراهیم با او همدست بوده‌اند (۱) دولت ایران سید و آن دو را از دولت عثمانی خواست، سلطان از تسلیم سید جمال‌الدین خودداری نمود ولی شنیده‌ام که آن دوتن را تسلیم دولت ایران کرد و آن‌ها را تهمت شرکت در تهیه قتل‌شاه کشتند. کار سخت‌گیری سید بجسمی رسید که ناچار یش ویس موریس مستشار سفارت انگلیس فرستاده تقاضا کرد او را بکشتی رسانیده از اسلامبول بیرون فرستند، ویس موریس در خواست او را پذیرفت و چون این‌خبر بسطان رسید یکی از درباریان خود را پیش سید فرستاده بنام اسلام از او رضا جوئی نمود حکه راضی نشود بمقام خلافت باین اندازه نوهین وارد آید که وی به یگانگام‌مصلحتی گردیده باشد با آنکه سید بار سفر را بسته بود بغیرت اسلحه‌های خویش از اینکار چشم پوشید و به ویس موریس گفت هر چه باشد هر چه بشود هر چه بادا بادا سفر، صرفه است با این حال او را آزاد نگذاشته مراقب او بودند، بی‌اجاره مخصوص کسی او را دیدار نمی‌کرد پس از چند ماهی در فک وی سرطان نمودار شد سلطان فرمانت داد اسکندر پاشا قمبر زاده بزرگترین پزشک کالج سلطان جراحی سکند، این پزشک یش سلطان بسیار مقرب بود، وی جراحی کرد و مسودی نه‌بخشید، سید پس از چند روز جان بیجان آفرین

(۱) سنان به نهمت همدستی یا میرزا رضا کشته شده. سیخ احمد روحی کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی، میرزا حسن خان بهرنزی

سپرد. چون دسواس عبدالحمید معروفست و این حادثه بر از واقعه ناصرالدین شاه روی داد، مردم راجع باین سرطان و آن جراحی چیزهایی گفتند که مثلاً عمداً جراحی بدقت انجام نگرفت، یا شست و شوی فنی نکردند. دوست من علامه خاور شناس کونت لارن اوستروورگ، مترجم کتاب «الاحکام السلطانیة المازدی» در این اوقات در لوزان (ماه نوامبر سال ۱۹۲۳) برای من حکایت نمود که: سید با او دوست بوده، پس از جراحی او را پیش خود خواسته گفته است، سلطان مانع شد که جز جراح مخصوص وی جراحی کند و اینکه پس از جراحی درد شدیدتر شده جراحی فرانسوی که محل اطمینان باشد، بفرستد نازخم را بنگرد. وی دکتر «لاردی» را فرستاده، این دکتر هنوز زنده و در ژنو در کشور سویس اقامت دارد، دکتر دیده بود که جراحی بجزور شایسته انجام نگرفته و پس از آن شششوی لازم را نموده اند؛ چند روزی نگذشته که سید زندگی را بدرود گفته است، برای کسی که از دربارین عبدالحمید بود من این داستان را باز گفتم گنت: «مهور زاده اسکندر پاشا شریفتر و با کیزه ترا از این بود که هر تکب اینکار بست نشود، ولی مردهی عراقی دندان ساز بنام جارج پیش جمال الدین زیاد آمد و شد میکرد. دندانهای سید را در میان مینمود، اداره تأمینات او را بیول فریفته و جاسوس قرار داد، یعنی جارج دشمنی در لباس دوست شد، گوینده خود گفت من خواستم یکبار سید را از آمیزش با جارج مانع شوم، رئیس تأمینات محرمانه مرا مانع گشت، دانستم جارج با اطلاع رئیس تأمینات پیش سید میرود و دندانهای او را مینگرد، ولی سید بی خبر بود و جارج را دوست میانگاشتم و نیز گفتم من نمیدانم جارج چه کرد

اجمالاً عیدانم پس از واقعه شاه ایران چندماهی نگذشت که سرطان در فک سید از داخل دهان نمودار گشته جراحی کردند و سودی نبخشید . جراح نیز پیوسته در خدمت سید بود ، وی پس از سید همیشه اندوهگین و افسرده و پریشان خاطر میزیست ، این آثار باعث بدگمانی ما است که شاید جراح در خرابکاری جراحی یا در ایجاد درد دستی داشته که چون سید وفات یافته وی گرفتار عذاب وجدانی شد و از این خیانت خود نیست چنین مردی بزرگ با آزار روحی گرفتار گشته است ؛ گو آنکه باینکار یقین ندارم ولی قطعاً جراح جاسوس بود و الله اعلم . وفات سید در ۹ آذر سال ۱۸۹۲ بود و در جامع تشویقیه در نشان طائر برار نماز خواندند در همان نزدیکی در آرامگاه ابدی خود خفت ، من در جریان اهرام در وفات سید مقالتهایی نوشته ام که اینک رونوشت آن را حاضر ندارم که بتلخیص آن مراجعه کنم ؛ سال ۱۸۹۲ روزیکه از اروپا باسلامبول رسیدم پدیدار وی شناسم مرا باغوش باز پذیرفت تا مدتی که آنجا بودم ملازمت خدمتش را داشتم ، چون حکم ضرورت اعزام سوریه وطن خود شدم از مفارقت سید بسیار اندوهگین شدم از خدا درخواست داشتم که توفیق بازگشت باسلامبول یافته سید را دیدار و از او استفلاء کنم وی بتمام معنی فیلسوف بود و جزئیات را جز در انشای کلیات نمیدید یکبار از من پرسید در اروپا چه دیده و از نمایش مردم آنجا چه سودی بر گرفته ای همیشه خواستم پاسخ دهم تا آن صکه در آغاز جوانی بودم و سالم اریسم هشت نمیگذشت عظمت حکمت و دانش وی مرا فرا گرفته ترسیدم باسح را درست گویم و ناچار با احترام او راه احتیاط را پیش گرفتم ، وی برجسته دست مرا گرفت و فرمود من کشور اسلام را که مانند تو فرزندی بوجود

آورده تبریک میگویم». مردم این سخن را شنیدند و هنوز باز میگویند: «من می‌پندارم ری خواسته مرا تشویق کند ترقی داده و نیروی معنوی مرا تکمیل نماید. یکبار برای او شرح دادم که یکی از جراید امریکا در موضوع اکتشاف آبجا صحبت داشته و گفته است: می‌گویند عرب در اقیانوس اطلانتیک بامید خشکی که در پی آن واقع شده پیش رفت؛ بر سیده بود که در کتب عرب چیزی از این داستان هست یا نه؟». جریده هفتگی بیروت این بر سرش را بزبان عربی درج نمود و از علمای عرب پاسخ خواست؛ من آنوقت در پاریس بودم همینکه خبر را شنیدم پیش شتافته در کتابخانه ملی بکتاب شریف ادویس جغرافی دان نامی عرب مراجعه نمودم؛ از کتاب نزهة المشتاق الی اختراق الافاق داستان نقل کردم که: چند برادر که سرگرم سیاحت و سرگشت غرور بودند از اشبونه بکشتی سوار شده آنچه از آب و خوراکی لازم داشتند برداشته در «بحر ظلمات» (اقیانوس اطلس) سوی مغرب راندند؛ پس از ماهی بجزیره‌ای رسیدند که از انسان خالی و جز حیوانات ذی‌روحی آنجا نبود؛ از آنجا باز بکشتی نشسته رو بجنوب رفتند؛ پس از ماهی دیگر بجزیره‌ای رسیدند آنجا جماعتی مردم بودند و پادشاهی داشتند از آنجا رو بمشرق روانه شدند؛ پس از مدتی بلنگرگاه اسفی در مغرب اقصی رسیدند چون داستان را برای سید بیان رسانیده و گفتم آن را در پاسخ جریده هفتگی نوشته و آن را در میلان تمام جراید عربی انتخاب نمودم فرمود: «من نمی‌خواهم حتی بیک کلمه مسلمین را خرسند کنم؛ آنها گروهی شده‌اند که چون گفته شود: شما آدم شوید؛ گویند: بدر آن‌ها چنین و چنان بود. پیوسته خیال کلرهای نیاکان خود سرخوش‌اند نمی‌پندارند که آنچه پدر کرده و خلیفه امروزی را از دوش فرزند

برنمیدارد، پستی و مستی او را جبران نمیکند. فرمود: چون کسی کاخی بسازد که تمام شروط عظمت و زیبایی را داشته و موجبات آسایش و شادی در آن از هر حیث فراهم باشد، صاحب کاخ پیوسته در این فکر و خیال است که برای این کاخ فلان فرش زیبا و کمپل را از فلان کشور بدست بیاورد؛ این کاخ را فلان زیورگران بها زینت دهد؛ در باغ آن جا گل‌رشنا و آن درخت نمانشاهی شکفت آورد؛ موجود سازد، ولی اگر کاخ روی به ویرانی نهاده؛ گجها شروع مریختن نمود؛ سقف از هرسو سرار برگشت و صاحب آن بعمارت و ترمیم آن توانا نماند؛ آیا ممکن است بخیاں او بگذرد که برای زینت کاخ آن اسلب و افزار و ساز و سرنگ را بیاورد و یا آن گل و درخت را آنجا بکارد؛ بدیهی است این افکار هرگز بخیاں او نخواهد گذشت؛ بخدا سوگند کسیکه احتیاجات ضروری خود را ندارد نیازی بتجمل نخواهد داشت. من فرمود من نمیگویم چرا داستان کوشش عرب را برای یافتن امریکا جستجو نمودی؛ ولی میگویم مردم خاورمانند صاحب کاخ شده اند؛ هر گاه خواهند برای سستی کنوسی خود عنذری تراشند میگویند: کردار و رفتار نیاکان را نگرید؛ آری اجداد ایشان مردمی شایسته و گروهی ستوده بودند؛ ولی اینک شما مردم امروز این است که هستید. نامر این سزاوار نیست بمفاخر پدر افتخار کنید جز روزیکه رفتار شما مانند رفتار آنها و شما مانند ایشان باشید.

(گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل)

آری افتخار فرزند وقتی است که هر کاخی پدر ساخته بهتر از آن را بسازد و هر کاری نیاکان نموده اند نیکوتر از آن را بنماید قدر مسلم از آن‌ها کمتر نباشد که بتواند گوید:

(چون رفتگان خویش بسازیم بارگاہ کرداریک کرده و نه نکو بریم) از شدت دردی که از حال اسلام احساس میکرد، در اینموضوع چیزهای نادر بخاطرش میگذاشت؛ یکبار بمن فرمود: «خو و اخلاق مسلمین باندازه ای فاسد و خراب شده که باصلاح آن امیدی نیست جز آنکه صیرند و زنده شده زندگانی را از سر گیرند، کاش از ایشان هر دمیکه مشتاق از دوازده بیشتر است نابود میشدند، و اطفال دوازده رسیده ایمانند تا با آموزش و پرورش نو تربیت یافته در راه سلامت و سعادت پیش روند» یکبار دیگر میگفت: «در اسلام اخلاق باقی نمانده، محمود سامی (۱) بهترین مسلمانی است که من شناخته ام با اینحال با من یمن بست و آنرا شکست» و نیز بمن فرمود: «همت مسلمین پست شده اراده آنها پست و صیفت گشته؛ احساساتشان مرده آنچه در آنها باقی ماند و قوت گرفته هوا و هوس و شهوت است در اثر عشق و آرزوییکه بترقی اسلام و بنا بر گشت عظمت قدیمی آن داشت چون میدید که مسلمین از تهنه اسباب ترفی عاقل و در حال عشوه و بی‌هوشی هستند و عینگرست جارجی اصلاح سایر ملل را هوشیار و بیدار ساخته پیوسته آد و ناله و فریاد میکرد و این سخنان را تکرار مینمود، هر کس «عروة الوثقی» را که بخامه شیخ محمد عبده نوشته شده و افکار او را شرح داده خوانده است میداند؛ از چمن سالریش آنچه بمسلمین خواهد رسید پیشگویی نموده سیاست در اتمهای استعماری که بعدها بوقوع پیوسته آشکار ساخته است؛ گویای حوادث آینده و ادراک آئینه عینگرست وی در دوره زندگی خود فیلسوفی کامل و عالمی عامل بود، آنچه نمیکرد

(۱) محمود سامی بارودی شاعری بزرگ است، در اتناي حنك عراقی رئیس

نمیگفت: «مانند بسیاری از علمای محافظه کار که دلشان در چاهی و زبانشان بجایی دیگر است بحکمت نظری بی حکمت عملی قناعت نداشت؛ از هوا و هوس و شهوت دوری چسته جز لذت عقلی اذتی نمیجست؛ سلطان عبدالحمید میخواست او را اسیر مال و فرزند کنند؛ مال و هنر دنیا مشغول سازد؛ باو تکلیف کرد زن بگیرد؛ او قبول نموده گفت: من عمر خود را چون پرنده بر شاخه درخت گذرانیده‌ام اینک در آخر عمر نمیخواهم پای بند خانواده و اسیر زن و فرزند شوم؛ شی در خدمتش بودم در اینموضوع گفتگو شد؛ یکی از مردم دمشق گفت: چرا ازدواج نمیکنید تا فرزندتان شود و صالح بوجود آید؟ سخن او در سید تأثیری نکرد؛ چون او رفیق من فرمود: روح فلسفه در این ملت وارد نگشته؛ مقصودش این بود که از زواج باید پرهیز کرد؛ میخواست حقیقتی را تذکر دهد که بفرزند علاقه و توجهی ندارد؛ فلاسفه نامور مهتر مشغولند مال و منال در نظرم با خاک یکسان بود؛ بهترین سبب هیچ وقت ذخیره‌ای نداشت؛ تمیذاسب از مال چه جور شود برگردد؛ اندازه احتیاج و لزوم قناعت داشت؛ در اسلاصول ناظر خرجی داشت که حساب پول و گرفتن و دادن بدست او بود؛ سید از جزئیات مخارج بی خبر بود؛ سلطان خواست رتبه علمی مثلاً رتبه قاضی ارتش باو بدهد؛ سید از قبول رتبه و پوشیدن لباس مخصوص خود داری کرد؛ همچنین از قبول هرگونه نشان عالی امتناع نمود؛ سبب را از او پرسیدم؛ فرمود: «تخواستم چون استری باشم که بر سر و سینه اش زر و زیور میآویزند»؛ اجمالاً زن نگرفتن وی از تنفر با ترس ناشی نبود؛ وی از تمام دنیا چشم پوشیده و از زر و زیور دنیا استنکاف داشت؛ ترس نیز بدل وی راه نداشت؛ از داستان وی آنچه گفتیم کافی است روزی راجع

بشېخ محمد عبده با وی سخن گفتم که : شیخ یکی از مردم مصر است فرمود : مانند وی در مصر یافت نمیشود، این گفت و شنود پیش از هنگامی بود که شیخ عبده دار منصب فتوای دیار مصر گشته و دارای آن نام و شهرت عظیم بشود .

چون شنك و تردیدی نیست که سید جمال الدین بزرگترین بیلدار کفندگان شرف است و روش وی عاقبت سرمشق دیگران شده میباشد او سرتاسر خاور را فرا خواهد گرفت ، و مردم آینده از احوال او پرسش و از احساساتش جستجو کرده در جمع آنلرش خواهند کوشید ، اما مخصوصاً مانند مردم اروپا که جزئیات احوال بزرگان خود را شرح میدهند و کوچک ترین خسر یا اثر آنان را باز میگویند بذکر این دقیق و حقیق پرداختیم از مراتب عادات مشرقی است که در وطن زندگی بزرگان با آنرا آنها توجهی نداشته و بجمع آوری آثارشان نمیکوشند ، ولی همینکه بجهان دیگر شناختند در اینکار حریص شده میخواهند همه چیز آنان را بداند در حقیقت زنده را قدر و بهایی نمیدهند و مرده را ستایش میکنند روزی راجع بیکی از حواص این روزگار از کسی پرسیدم ، پس از بیان شرح حال او گفت : « تا زنده بود قدر و قیمت او را نمیدانستیم » من گمان دارم زبان و ویکتور هوگو و سینسر و بیسمارک و تمام بزرگان چنین بوده اند که مرگ بر عظمت آنها افزوده است و مرور ایام حرص با آنرا آنها را زیاد نموده جمال الدین و شیخ محمد عبده و دیگران از بزرگان مصلحین همین حال را دارند که امروز ایام حرص مردم بشنیدن کوچکترین کلمه ای که از دهان آنها بیرون آمده زیاد میشود و میکوشند هر حرفی از او را با طلا بنویسند ، جمال الدین تلخیصی راجع بافغانستان دارد ، مقالات مترجمه ای

نیز دارد که مجموعه ای از آنها پیش من است ولی از دستبرد نزد علمی و راهنم دانا محفوظ نمانده ، آخرین رساله ای که از او منتشر شد رساله دهی بهاست که پیش بآن اشاره نمودیم اجمالاً او بتالیف و تصنیف کتباب علاقه و عشقی زیاد نداشت ، وی تألیف ملل و اتحاد ممالک میرداخت

✽✽✽

از گروهی که شرح حال سید جمال‌الدین را نوشته اند ، گوئد سید میر خاور شناس فاضی مجاری است ، او در علوم شرعی شیخ خاورشناسان است کتایبهای متمدد نوشته ، وی در دائرة المعارف اسلامی که بزبان فرانسوی نوشته شده شرحی مخصوص بسید جمال‌الدین درج کرده است آنجا گوید سید محمدین صفدر از بزرگان رجال اسلام در قرن نوزدهم است وی بعقیده براون ، فیلسوف ، نومسند ، سخن‌ور ، روزنامه نگار بود ، برتر و بیشتر از همه آنها مرحدی سیاسی بود که دوستان او را مبین دوست بزرگی میدانستند و دشمنان وی را اهلایی خطرناک می‌بنداشتند در نهضت‌های آزادی و در تأسیسات حکومت مشروطه در ممالک اسلامی که در این چند سال اخیر نمودار شده تأثیری فراوان داشت . برای آزادی این ممالک از سیادت اروپا و رهاییدن آنها از چنگال بیگانه و ترقی احوال داخلی بنأسیس ادارات مستقل و آزاد جنبش کرد ، او در این فکر بود که تمام دولت‌های ممالک اسلام را گرد آورده متحد سازد ، از آن جمله می‌خواست ایرانیان را که شبعه هستند بگرد خلافت مجتمع کند ، تا بوسیله اتحاد از مداخله اروپا در امور آنها جلوگیری شود ، بنا براین جمال‌الدین بزبان و بیان بهترین مظهر فکر جامعه اسلامی بوده است . خاندان شریف وی منتهی میشود بحضرت حسین بن علی بن ابی طالب بواسطه زرمندی محدث

مشهور، بهین سبب او را سید نامیده اند.

سپس گوید: سید پس از تکمیل تحصیلات خود در کابل به هندوستان شتافت و سال ۱۲۷۳ یا سال ۱۸۵۷ م هجری رفت. پس از بازگشت از مکه معظمه وارد خدمت دوست محمد خان امیر افغان گردید در محاصره هرات با او همراه بود، همینکه دوست محمد خان وفات یافت به خدمت محمد اعظم رفت تا روزیکه از پنی در آمد و شبرعلی خان بر کشور استیلا یافت وزیر وی بود، سپس سال ۱۸۶۰ بهند شتافت از آنجا بمصر آمد و چهل روز آنجا ماند، از مصر با اسلامبول روانه گردید، علما و بزرگان آنجا بوی اقبال و احترام نموده قدر و قیمتش را دانستند، عضو مجالس معارف شد در آيا صوفيا و سلطان احمد درس میداد، بکبار در دارالمنون در فوائد صنعت سخنرانی نموده بیوت را از جمله وظائف اجتماعی شمرد (۱) حسن افندی فهمی شیخ الاسلام او را ز ندیق و بدین گفت: سید ناچار از اسلامبول بتصدیر بار سفر بست، دولت مصر بدون آن که درسی مخصوص بعهده او بگذارد برای وی ماهی ۱۲ هزار قروش مقرر فرار داد، وی در خانه مجلسی خصوصی داشت و آنجا درس میداد، گروهی فراوان از عشاق علوم عالیه بگرد وی فراهم آمدند تا آخر

(۱) حقیقت این داستان اینست که سید جامعه انسانی را سنی تشبیه کرد و صناعات گوناگون را اعضاء آن تن عرض نمود یکی را دست و یکی را پا و یکی را چشم و یکی را بگوش تشبیه نموده گفت: سر مدر تن و بدن میباشد؛ در جامعه پیغمبری یا حکمت پسرز، سر هستند، فرق میان پیغمبری و حکمت اینست که پیغمبری وحی از جانب خداست و از خطا معصوم میباشد ولی حکمت گاه خطا میکند و گاه درست میگردد. حسن فهمی افندی شیخ الاسلام از سید زنجشی در دل داشت، از این فرصت استفاده نموده گفت: سید بیوت را از جمله صناعات شمرد (ش)

گولدسیهر از احوال او آن‌چه را شیخ محمد عبده در صدر رساله رد بر دهریها نوشته نقل کرده و همین چیزهاست که در این کتاب شرح دادیم، جز آن‌که گوید: چون از مصر بپند تبعید شد اقامتگاه او را حیدرآباد قرار دادند و آنجا رد بر دهریها را نوشت و نیزه و یلفرید سکافن بلونت^۱ پنداشته ولی دیگران نفور شده اند که: جمال‌الدین از هند با آمریکا رفقه‌واز آن‌جا بسال ۱۸۸۳ بلندن آمده است.

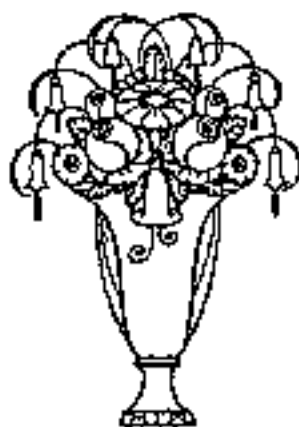
گولدسیهر منقشه جمال‌الدین را با رنن راجع بقابلیت و شایستگی اسلام‌دزد برابر علم شرح داد گوید:

نامبرترین جراند و مهمترین آنها ابواب مراسم را برای سینه گشودند، اوهم مقالات سودمند که در سیاست خاور بسیار یربها بود در مورد نزاع انگلیس و روس با احوال ترکیه و مصر و در معنی نهضت مهندی سودانی منتشر ساخت، در همین اثنا میان وی و «ارنسترنان» مناظره‌ای در گرفت که اساسش سخن‌رانی رنن در سوربون حضرت اسلام با علم بود جمال‌الدین خواست پنداره‌ی رنن را که اسلام قنلیت ندارد سرچشمه علم و دانش شود باطل سازد، مقاله‌ای در جریده «اندیا» درج کرد که با آلمانی هم ترجمه شد، پس از اندک مدتی سخن‌رانی رنن را نیز با ردی از حسن افتدی عاصم ترجمه کردند، تا آخر.

سپس گولدسیهر از «عروة الوثقی» نامرده که چگونه دولت انگلیس کوشید تا گزارده از نخستین شماره آن بمصر و هند وارد شود گوید: بسال ۱۸۸۵ بر خلاف دشمنی مشهور وی با انگلیس بر اهنمائی مستر «بلونت» دولت انگلیس برای مشورت در حل مسئله مهندی سودانی او را دعوت کرد، ولی گفتار بکردار مقرون نگشت سپس پنداشته ناصر الدین شاه

اورا بسال ۱۸۸۶ بپهران پای تخت ایران تلگرافاً دعوت نمود و فوق‌العاده بوی احترام کرد ، ولی از ترس رقیبان جمال‌الدین او شاه اجازه رفتن بروسیه را خواسته و آنجا چندی توقف کرده ، دارای روابط زیاد شده است و ملاقات شاه ار سید در منیخ با وجود بوده که شاه بسال ۱۸۸۹ از او خواسته بپهران باز گردد ، گولد سیه‌ر پنداشته ، سبب فتنه میان جمال‌الدین و شاه ، میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدر اعظم بود که بر جاه و رتبه سید در ایران رشک برده است ، سید نیز ناچار در حضرت عبدالعظیم که جمعی است محترم و هر کس آنجا باشد ایمن خواهد بود پناه برده هفت ماه آنجا مانده و مردم پیش او رفت و آمد داشته اند ، عاقبت شاه ۵۰۰ سوار فرستاده تا اورا قهراً از آنجا بیرون کشیده و با قید و زنجیر بخاقین سرحد عراق برده اند .

سپس دنباله اخبار اورا نوشته که عکس العمل وی در برابر شاه چه بود و باسلامبول آمد و آنجا همان‌تجور که نوشتیم جهان را بدرد گفت



سلام و سپاه سمیاه

مقاله روزرلابون و حواشی بر آن

نگارش امیر شکیب

(۱) اسلام سیاه بوستان

(۲) اسلام سنگالها

(۳) خلاصه

(۴) تژاد سیاه و آیین اسلامی

از آنچه لازم است مردم خنور بویژه مسلمین خبردار شوند نکات
هایی است که گدگه در اروپا راجع بایشان انشمار میدهند ' مصفاتی است
که راجع براه رفتن آنان مینویسند ' معالای است که احوائ و امور آنها
را بونك خیالی نویسنده نمایان میسازند ' این مرقومات هوا و هوس گروهی
را که این نویسندگان بآن منسوب اند بطوری ظاهر میکند که شرقی یا مسلمان
بایچار دای که کار از دستش بدر رفته هر که باشد هر چه باشد مینهد . خبردار
میشود که برای آنکه زمان اسیری او دراز شده بیشتر از وی استفاده کنند در پنهان
چه آمده عیسازند مزبیر برده در باره وی چه تدارك میسایند ' بی خبر از
او بیانش چه ندیری دارند ' چه چور بگوشند قید و بند بندگی را بر دست
و پای او محکمتر کنند که تا ابد در زنجیر اسارت باشد . مفاهای که اخیراً

در مجله پاریس *Revue de Paris* که از نامیترین مجلات فرانسه است و در شماره آوریل سال ۱۹۲۳ روز رابون *Roger Labonne* نویسنده فرانسوی بزرگ عنوان «اسلام و سیاه میاه» نوشته از این قیل هیباشد. آنجا هر چه پاره‌ای از آنان درباره مسلمین که در سده ننگیها عموماً و فرانسه خصوصاً گرفتارند آرزو دارد شرح داده فقط بیدان سیاست و اداری نتاخته، بلکه در عرصه دین و اجتماع حول آن زده بهر سو دویده و پیر گوشه‌ای مشت فته است؛ برای دانستن هم که باشد، میشود از این مطالب چشم پوشید. خو و سعادت آدم فریب ده و مرد در آهن و اشخاصیکه اعصاب مردم را سست و آنانرا اغفال میکنند از مردم اروپا چنین است که اگر راجع بچنین مقاله یا چنین کتابی بنا آنها گنگو شود بگویند: چون این عقیده شخصی است قابل اعتنا و توجه نمیباشد و بس دولت‌های استعماری قدر و قیمتی ندارد. ولی این کلمات هر چه باشند و آنها هر عذری بفرمایند بایست شرقی و تمام مسلمین از قبول این مهملات خودداری نمایند؛ و از این هر خرافات دوری جویند تا بحسن ظن طلیحی و سادگی ذاتی دچار بلا شده در پایان پشیمان نگردد؛ این مبادی و عقایدی که در این مقاله و در صد ها بلکه هزارها امثال آن در عالم اروپا نمودار میشود؛ در حقیقت عقیده و رأی احزاب بی شماری است که در اروپا هستند؛ بلکه میتوان گفت عقیده عمومی مردم *Muslims* استعماری چنین است؛ در میان آنها مخالفی نیست جز دانشمندی پناک عقیده و فیلسوفی راستگویی بلند آشیانه و خردمندی بر فکر و سیاسی آزموده و کسیکه عقلش بر هوا رهوس چیره شده و میداند این افکار ناچه اندازه خطرناک؛ و از تهور ناشی شده نتایج زشت و بد دارد؛ و جز پاره احزاب آراهای خواء و آزاد مرد دیگران همگی با این عقیده همراهند؛ بنا بر این سزاوار نیست؛ خود را فریب

داده در امری حقیقی و حقیقتی ثابت شك و تردید نموده مانند بیماری که درد خود را پنهان مبدارد بشویم. اگر فریب دادن زشت است فریب خوردنست بمراتب زشت تر است، روانیست بخود گول زده باور کنیم این مبادی که برای خاور و عالم اسلامی زیان بخش میباشد عقیده معدود دست و دواتهای استعماری بود این مبادی نیستند، حق و حقیقت اینست که آنها دو گونه اند یکی دشمنی عاقل که عقل رهنر و زمانه را او بود ما از اظهار آنچه در اندیشه دارد خودداری میکند تا باعث پریشانی و اضطراب مانندای ضعیف نگردد، دیگری دشمنی گستاخ و تترس که آتش درونی و شدت طمع او زیاده کشیده برای دوام بندگی این ملل مقهور بویژه مسلمین آنچه در دل داشته گفته و بهیچوجه پرده پوشی نمیکند، اینگروه خطر مسلمین را از دیگران زیاد نمیدانند، زیرا آنها و مسلمین میدانند که فرآن روح عزت و بزرگی را در مسلمین دمیده برای زندگانی با شرافت مولا در نظر شان ناچیز ساخته است، روزی را بون از این دست است؛ اینك مقاله او را کلمه بکلمه برای شما ترجمه میکنم، وی گفته:

(۱)

نظری بحالت کنونی اسلام

« مردم فرانسه بدون اضطراب و وحشت بشورش و سرکشیا کندر عالم اسلامی در بیابان (افریقا) روی میدهد مینگردند بلکه بیاره ای همایگان ها که بنداشتن خلوص عقیده منهم اند بچشم علامت و سرزش و ریشخند نگرسته بک ندارند که این حرکت دوام یابد و اینگونه رفتار سختتر و

اوضاع بدتر بشود، عقیده دارند. دوستی با ملل اسلامی و دعوی حفظ حقوق آنان این خطر را که اینک دامنگیر دیگران شده و آن‌ها را تهدید می‌کند از ما دور خواهد ساخت. مردم فرانسه بسختی آن‌ها را با روابط انانولرا با تونس و الجزایر و مراکش بخاطر دارند و حیل‌بازی که در حدود شرقی ممالک آفریقائی ما در جریان است میدانند نمی‌خواهند گوش بخن بدهند بدین‌نی آن‌ها را قائل توجه و دقت نمی‌شمارند، بلکه در برابر این بد بینی باظهارات ترکیه و وعده‌ای که آنان بصلح و سلامت میدهند قناعت دارند اعلان جهادی را که در جنگ عمومی بکمک آلمان داد و اثری نکرد موجب اعتماد و آسایش خاطر آنان گشته است. از آنچه مسلمین در برابر روش کنونی ما اظهار میدارند بسیار خورسند شده بظاهر شرقی که معتاد است عقیده خود را بزیر پرده ادب و هوش سرشار پنهان دارد فریب نینخورند، فراموش میکنند که اسلام بر پایه و اساس اطاعت در برابر قدرت ناشده بنا بر این صراحت و سیاست احتیاط با اسلام مناسبتر است تا سیاست دوستی و جابهداری از حقوق اسلام.

آری آرامشی که اینک در ممالک اسلامی ما حکمفرما است شاید روش کنونی ما را تصویب کند، زیرا بخلاف احوالی است که در ویغ اسپانیا و برقه ایتالیا و مصر انگلیس جنوه گری میکند، وای اگر بخوانیم بخاوری که سبب شعله‌وری آتش جنگ گردیدند گریه قطعاً آتش بمانیز خواهد رسید، حوادث کنونی جز مقدمه‌ای برای خطرهای هولناک که در آینده روی میدهد نخواهد بود.

سال ۱۸۹۷ کوبولانی و دوپونت Coppolani et Depont در کتاب‌های خود ثابت کردند که روش دینی اسلامی در فتح ترک در نسل‌بچه

تأثیری کرد. آن‌ها گفته‌اند: ملل اسلامی عموماً از عرّه پیروزی که نصیب هم کیشان ایشان گردید غرق شادی شدند ولی این جوش و خروش در آن روز اهمیتی نداشت؛ زیرا اروپا نیروی قوی و پوی برجای داشته بگانه و متحد بود؛ دولت قاهره روس بار سنگین خود را بر تمام عالم شرقی و اسلامی افکنده بود؛ هیچیک از مسلمین جرئت نداشت با همه دسیسه های عبدالحمید و نظائر آنکه گلیوم دوم بدوستی اسلام در اراضی مقدسه نمود جنبشی کند. ولی اینک ورق برگشته اروپا ناآوان شده جرئت و جسارت آشوب کنندگان مضاعف گردیده؛ نهضت ملی کار خود را در ملل اموده است؛ مسکو بجای آن که مسلمین را بفشارد؛ این نهضت و تظاهرات را که بامید خلاصی از قید و بند و یوغ اجنبی است یاری مپدند.

دقت و توجه عالم اسلامی نسبت شورشهای مسلمین آسیا که می خواهند از زیر بار باختیر میرون بروند از آینده خطرناکی پیش گوئی میکند که نباید آنرا ناچیز انگاشت؛ زیرا پیروزی یکدسته از مسلمین بصد دولت اروپایی حتما اثرش بدورترین ممالک خواهد رسید. حیرت میکیند اگر بینید جرأت و جسارت اسلامبول از شکست اسپانیا در ریف چه اندازه زیاد شده و تا چه حد شادی و خورسندی میکنند؛ در نخستین صفحه روزنامه چه حورغلبه مراکشهای مسلمان را با آب و تلب شارن میدهند؛ امش میدانهای کلر زار را چگونه چاپ مینمایند؛ کمترین انقلابی در برقه یا سوریه یا تونس یا هند را با چه شرح و وسطی در جرائد ترکی می نویسند؛ چه اغراقها میکنند.

با این حال سیاست خوش رفتاری با اسلام تا کنون مرسوم بوده و همین مطالب باعث آشنای و کج فهمی مسلمین شده که تصایح مبتنی بر تجارت را نپذیرند؛

هنوز یازده ای عقیده دارند که این سید است بی خطر است و اگر هم خطری دارد تنها برای همسایگان ماست. پس از جنگ عمومی کار حجب و بغض بجائی رسیده که انتظار شخص هیرسد ناین آمدند که حوادث روزگار آتش هوا و هوس را خاموش خواهد ساخت بهتر است دقت فراوان و کهنجکاو نکند، و بجای آنکه نگماه سپوزشت که آزهائش چندین ساله بدی آنرا ثابت نموده پاداش سخت دهد باندک پاداش قناعت نماید.

ما گرفتار دمیسه هائی هستیم که نزدیک است آزار و زیاتش بما برسد. تأثیر برلین را احساس میکنیم، آنجا ارسال ۱۹۲۰ انجمنی شرقی فراهم شده که مجلس بلدی برلین و ژنرال لودندرف آنها کمک میدهند این انجمن جریده «لواء الاسلام» را بزبان عربی و ترکی و فارسی منتشر میسازد، مقصود این جریده انتشار دعوت و اظهار حوادث اروپا و آسیا بشکلی مناسب است، باین عوامل که ناشی از حالت جنگ شده عواملی دیگر برای شورش افروخته است که جداگانه بی اثر بود، این عوامل ناشی از فضا و سرشت اسلام میباشد، این آئین به بیروانش مکرر و واجب ساخته که در برابر قوه و قدرت تسلیم شوند، آئین اسلام قدرت را عطیه خدائی میداند، معتقد است که باید از قوی اطاعت کرد گو اینکه کافر باشد زیرا قوه از خداست و قوی مظهر او بوده کسی نمیتواند و نباید در برابر قوه خدا داد مقاومت و برابری نماید.

این روش مخالف سلیقه اروپائی است، این گروه پیر و احساسات بوده و عوامل در آلمان مؤثر است، یگانه سببی که باعث شده مثل اسلامی کامله مطیع بیگانه فاتح شوند همین است و بیشتر اشتباهانی که در سیاست

این ملل نمودار میشود و ناشی است از بی خبری از این حقیقت (۱). بنا بر این اسلام بسرشت و ساختمان جز در برابر سلطنت قاهره سرفرو و لعیاورد و اغاعت میکند. وی قدرت و شرافت را توأم میداند هنگامیکه اروپا متحد بود و آنجا جامعه دول وجود داشت اهمیت و رتبه اروپا را کسی از کار برداشت و در این مورد کسی نزاع نمیکرد؛ ملل اسلامی یکی پس از دیگری تسلیم اروپاییگشت جز پاره‌ای حرکات عارضی و شورش‌های ناچیز جنبشی نمیکردند؛ برخلاف انتظار چیزی دیده نمیشد؛ بی‌دری شورش‌ها مانند هندی و زعیم و سمت نمییافت؛ تمام قبائل مجاور را فرا میگرداند همینکه جنگ صومالی درگیر شد؛ پنجابی لاهور و هندوی بنگاله و کافپور و مصری و اعراب و بربر و مراکش و بامباره (۲) زیر پرچم متفقین گرد آمدند؛ یک ملیون و نیم جنگجوی مسلمان با کمال دلیری با ارتش خلیفه اسلامیبول و امپراطور آلمان جنگیدند؛ این فوج ترکی که برای نظام و آرامش در عالم اسلامی آنرا اینک ضرورت لازم میشمارند کمترین اشکالی برای متفقین ایجاد نکرد؛ بلکه مشایخ در مراکش و مغرب بیکدیگر سخت‌جسته برای هم کیشان خود بشد؛ اربک احکام و فتوی صادر کردند؛ همیشه که متارک که مود روس امضا شده ارتش متفقین پیروز در کنار دانوب و ارتش انگلیس در کنار فرانت ایستادند کشور آل عثمان بر بود از سپاه اسلامی که زیر پرچم متفقین بیکار مینمودند؛ حکم و فتوی شیخ الاسلام و دعوت ژان ترک را کسی نشنید؛ سخن آنها گوش نداد؛ تمام خاور انتظار احکامیرا که اروپایی‌ها دهر شده بود

(۱) یعنی در واقع اسلام نده و برده قوه و زور است (۱)

(۲) طایفه ای هستند در اوائل بلاد سودان که در شمال صحرا و جنوب اعظم سنگال زندگی میکنند.

داشتند ، مردم خاور آهاده اجابت احکام اروپا بودند ، ولی طولی نکشید که ارتش اروپا بازگشت ، ضعف و مستی در عزم و اراده متفقین نمودار شد ، بهمین سبب خاور جنیب و آرزوهای دیرین آنها خود نمائی کرد یکی از جرائد انکارا این حقیقت را دانسته میگوید : « اروپا در اثر تنازع و زد و خورد با یکدیگر دچار ضعف و ناتوانی گشته در این اثنا که صلیبهای پیروز میخواستند ، مؤمنین را بسیلاب خود غرق فنا کنند ، خدا از آنها جلو گیری کرد ، اسلام جنیب ، ترك و مصر و عراق و افغانستان و هند شروع بشورش نمودند ، دولت شوروی نیز با آنها همدمت شد ، دولتهای غربی در اثر خساراتی که ناشی از جنگ شد ضعف خود را احسان نموده دانستند بابت با شورشیها صلح کنند ، تمام آنها بملازمت و مدارا گردیدند ، انگلیس روی خوش بافغان و ایران و عراق نشانداد ، فراسه در کلیکیا ملازمت کرد ، ایطالیا در طرابلس غرب و البانیا راه محبت و دوستی را پش گرفت ، بهمین سبب امور آرام و احوال روی به بهبودی نهاد رای جادو جلال اروپا در نظر اسلام بر باد رفته و شورشیها دایر شده اند این جوش و خروشها پیوسته بیک شکل و یک ترتیب است ، همیشه پازدای متفکرین زمام آرا بدست دارند ، آنها باندیشه خود بسوی هدفهای غربی پیش میروند ، پاره ای معلومانرا که آموخته و در اثر سوء هضم عقلمان نخمه کرده با کمی اطلاع و زبانی کبر و خود پسندی بکار می بندند ، زبر دست آنها ملتی است نادان که در یک سطح نیستند ، خوی آنان نیکو است ولی جز اظهار احتیاج و نیلز خود باسایش و نظام چیزی را بیکو نمیشمارند در همین احوال از مشایخ و مرابطن مردمی بر عقل و دل آنها استیلا یافته هر دو را بدست گرفته عصمت آنانرا تحریک می نمایند .

در عمر شمارهٔ تعلیم یافتگان که میخواستند کشورشان آزاد شود از پزشک و حقوق دان و مهندس و روزنامه نگار زیاد شده، منتظرند بجای انگلیس مردمی از خودشان بنشینند، بهمین سبب کارانگلیس دشوار میباشد تردیدی نیست که مبادی وطن پرستها محترم و شایسته احترام است، ولی می بینیم که ایشان نمیخواهند سود و محاسن اشغال انگلیس را اعتراف کنند، بدوسته کلماتی تهی و بی معنی تکرار نموده از افتخار احوال شروزی که مولود تجربه و آرزوهایش است خود داری نمیکنند، از زبان نعصب و دشمنی با اجانب پرهمیز ندارند، میکوشند یکشاورزی که بفروش پنجه خود مالدار شده این منادی را بیاموزند، او را ضد ادارهای که باعث آسایش و سعادت او شده بشورانند.

این است تاریخ نهضت مصری و همین است که شاید فردا در محالکی که از مصر برای ما زیادتر اهمیت دارد - روم شرقی و روم نهضت استقلاللی بشود زیرا موضوع وطنی و ملی پیش از این ملل شرقی بویژه عرب شروع نموده و روز بروز قویتر میشود، تا جاهل ها سودی ندارد، صد سال است ما افریقا را تسخیر کرده ایم، اینک میفهمیم در راهی که بیروزی ما را جنگ و سیاست نامین کرد چه خطا و اشتباهی کرده ایم، این روش از بیروزی و کامیابی معنوی که آنرا غیر ممکن و محال میدانگاشتم غافل مانده، هر چه خوش و خروش در عالم اسلامی بیشتر شود این غفلت از بیروزی معنوی زبان و ضرر در با داری خواهد داشت. مثلاً در الجزایر برخلاف صداقت و امانتی که ارتش و همی در اثنای جنگ عمومی اطمار داشت نتیجه اشخایات سال ۱۹۱۹ باعث بگری و پری شدایی خاطر است زیرا اشخصد هزار تن مردم آجا که بموجب فرمان چهارم شمایط حق انتخاب ادارا شدند، همگی بسوی اشخاصی متوجه گشتند که بدشمنی و عداوت فرانسه

معروف و از پیروان امیر خالد (۱) میباشد، همچنین جوانانی که در مدارس ما تحصیل کرده و آموزش و پرورش اروپائی دارند، در برابر سربازگیری سختی ضدیت و مخالفت نمودند، عامه مردم نیز از جهت معنوی از ما دور هستند از آنروز که پرچم فرامسه بر بنادالجزائر افراشته شد الفت و اتحادی بی سابقه میان این ملت پدیدار گشته است غلط کاری که زمامداران الجزائر نموده رفتار بعادات بربر و آداب دیرین آنان را منسوخ و ایشان را به پیروی از شریعت قرآن و اदार کردند بسیار مهم است. شتیده میشود که آنوقت ۸۰ هزار بربری نامسلمان و با عرب وجود بود، ولی حکمرانان فرانسوی بر عایت شرطی که در موقع تسلیم الجزائر نمودند که ناشعار و آداب اسلامی مزاحمتی نکنند، وحد افراط و مبالغه از هر چه مخالف این شرط بود خود داری کردند، آنها زندان شدند و طیفه حتمی اسان است که بربر را با حکامی مخالف عادات و آداب آنان و اदार کنند بجای آنکه این عادات دیرین را که برای بربر از دوره دهرها مانده است قوانینی نافذ شمرده و مراعات کنند، از آنها چشم پوشیده احکام شرعی را که بدست قضات و مراعیین بود اجرا نمودند باین وسيله وحدت ملی و دینی را جووری ایجاد کردند که فاتحین شمال افریقا (مسلمین) در درازده قرن نتوانسته بودند بوجود آرند. هوا و هوس و احساسات نیز در این موضوع دخالت داشت، آمیزش ما با اسلام شروع شده بود که مسلمین از خردمندان کباب ما و از متجددین و هوا داران امور غربیه ما که شیفته و فریفته زندگی پیروان محمد شده اند با استفاد،

(۱) امیر خالد فرزند امیر الهاشمی فرزند امیر عبدالقادر است

شروع کردند، این جماعت کرامت و متانت اسلام را بسندیده بودند در نماز بر وی تل ربك بعلاوه سادگی آن وفاز و هیبتی مخصوص نماندیشه خود میدیدند، برای این حرکات ساده و زیبا فریاد شادی میزدند، در نظرشان هیبت مسلمین در اثنای نماز با لباس و طرز مخصوص جلال و جمالی مخصوص دارند. این دلپاختگان برب بومیله امور صوری و امور معنوی حالت روحی عرب و تنفر او را ازهر آفریده ای جز مسلمانان فراموش نموده اند، این گروه ناقص اند که عرب بقصا و قدر عقیده دارد و لایحه این عقیده جمودی است که با احتیاجات امروزی سازش نمیکند این دلدادگان باسلام که پشتاب نواحی اسلام را میسپرد آئین پیغمبر را بمنتهی احترام و تمجید نام میبردند (۱) بسال ۱۸۳۸ خجریده «الادبا» باین دلیل که اگر مسلمین مسیحی شدند رنگ و بوی مصلی را از دست خواهند داد، و اینکار مخالف مصلحت است از مسیحی ساختن مسلمین مانع شد، همین روزها يك نویسنده نامی (۲) ملامت میکند که دخترهای مسلمان را در سان اویس (در سنگال) مسیحی میکنند، و سبب میشود که زنهای نارك دنیا لباس بومی آنان را که بر اندامشان زیباتر و برای آنان متناسبتتر است تمییر دهند، اینگونه احکام که به مجله و شتاب مقرون است، احسانات ملت فرانسه را نسبت بمسلمانین حکه گروهی بشمار از آن هائبعه فرانسه اندوزاد و قوی ساخته مانع گشته است که عیوب و

(۱) نویسنده يك تن از این گروه را بنام «دوکاستری De Casterie» ذکر نموده، وی کتابی راجع باسلام دارد.

(۲) آقای آدم Adam را در کتاب موسوم به کارتاج Cartage نامبرده است

تواضع دین اسلامی که در زیر پرده شعری پنهان است دیده شود، لفظ اسلام و مغرب و حجاز و امثال آنها نزدیک است که مانند الفاظ درویشی و اصطلاحات صوفی پاره‌ای مردم را فریفته و در دل آنان جای گیرد.

اگر ما مردم را خطره‌های آئینی متوجه سازیم که از جمله احکام و دستورانش جهاد است و عداوت غیرمسلمان را لازم می‌شمارد، و میان شرع دینی و قانون مدنی توحید را جوری مقرر داشته که اهتراجش دشوار است؛ اسلام هجوم و حمله نکرده‌ایم؛ ما حاکم ملل اسلامی در عقب‌دست محترمه آنها شده‌ایم؛ شرع اسلامی به معنی که راجع زواج مستعربین اردبائی و زهای مسلمان نموده سدی بر قرار کرده است که مانع اختلاط طرفین می‌باشد؛ نژاد لاتین غیر از نژاد انگلسا کون هست؛ همینکه ساکسوی وارد آمریکا باز می‌لاند جدید یا استرالیا گردید؛ عنصر اصلی او متلاشی می‌شود؛ ولی لائیتی می‌کوشد با عناصر یکدیگر اطراف او هستند آمیزش کنند؛ سپاه فراژانوس لائیتی با اقوام دانوب آمیخته اهالی امروزی رومانی بوجود آمد ولی بر روی‌های شمال آفریقا که نسبت از دیک بالائینی دارد میان آنان و اینان اساس اهتراجی وجود ندارد؛ بلکه روز بروز میان طرفین اختلاف زیادتر و دوری بیشتر می‌شود؛ همچنین در امام اسلامی که در شرق اروپا و آسیا هستند پیشرفت بسیار کند است؛ زیرا نداشتن آزادی برای جستجو روح اشتقاد را نابود می‌کند و عقیده تسلیم اطاعت نسبت بهر پیش‌آمدی را گوارا می‌سازد. اگر حالت واهاندگی و دمه‌بال ماندنی که دامنگیر ملل اسلامی شده شرح دهیم؛ بدین اسلام اهانتی نکرده‌ایم؛ بویژه که آرا به حال خود را گذاریم. اجمالاً باید گفت اسلام با پیشرفت و ترقی امروزی مخالف است؛ بقوانین مدنی و دینی خود موافقی ایجاد

کرده، بشرایع اجتهاد یعنی بوسیله او امر و نهی که دارد حصاری بوجود آورده است، اگر بربر آفریقا پیرو دین اسلام بود طبعاً مرکز مادر آنجا از آنچه امروز است قویتر میبود، و اگر این حقیقت را مقرد کردیم مراد مانیتست که مانند روم ملل مغلوبه را بقبول آئین غالب مجبور سازیم.

این آراء فاسدیکه راجع باسلام دیده میشود، عبارت است از نتیجه غلطی که از مقدمات بی اساسی گرفته شده و پیش پاره‌ای از مردم حقایق کلی بشمار رفته است، از جمله این شایع ماطله اینست که: مسلمان از دین خود دست بردار نیست. این پندار باترس از شعله زدن تعصب جزو هم و پندار چیزی نیست، همین خیال بوج رجال دولت فرانسه را در الجزائر از آغاز تسخیر وادار کرد که از کوشش مجامع تبلیغی فرانسوی که میخواهند مسلمین را مسیحی سازند جلوگیری و با آنها مخالفت کنند، حتی برای منع ورود مسلمین بکلیسیا یا مساجد بر در آنجاها دادند. کار جهانی رسید که بلكه آن کدیش عربی از مردم سوریه، الجزائر و لغت، میان هم نوع خود نفوذی فراوان بدست آورد، ولی حکومت فرانسه او را اخراج و تبعید کرد. اجمالا فرانسه مردم را وادار نموده که احکام داد گران قرآنی را اطاعت کنند، همین سبب نهضت مسیحی شدن با آن که میان برره‌های بیدین شروع شده بود متوقف گشته است، و نیز مجاهدات سرپرست ژالامرت *Le Pasteur* Galabert را در شهر القصور و شهر بجایه و کوشش کار دینان لا و بزری در آفریقا برای نزدیک ساختن مردم بومی بملت فاتح با احتیاط و اجتناب سختی بر خورد کرد و این مرآه بلكه است نابود شود، فواید و نتایجی که برای انسانیت داشت پاره‌ای فهمیدند، بلکه از شدت ترس و بیم که شاید حرکت دینی باشد، در برابر مبلغین موافقی ایجاد نمودند، با آنکه مسیحی شده‌اند پدها گرفته،

تمام عیوب و نواقص ملت را علاوه عیوب ملتی که در بین آنها وارد شده، اینها بآنها نسبت دادند، ایشان پنداشتند مردی که مسیحی شده‌اند پیوسته شراب میخورند و دائم الخمر هستند، زاپاتی که مسیحی میشوند ندکار و از فواحش میباشند، فراموش کرده‌اند که هیئت اجتماعی اسلامی نیز با شدت پردرپوشی دارای عیوب و نواقصی است، و عیب و نقص مسیحی‌شدگان اگر زیاد بشوند و جمعیتی تشکیل بدهند طبعاً تضعیف خواهد یافت.

پس از قرنی که ارتعش فرانس در اجزای امر گذشته شماره و وطن پرستان زیاد و دشمنی میان عرب و بربر نابود شده آن جور که در مصر انگلیس بقبض اعتماد دارد، ما نمی توانیم باقلیت غیر مسلمان اعتماد کنیم در مستعمرات هلند نیز همین طور است و کار دولت دشوار گشته، مسلمانین جاز و یورش و سوء مطراً در آغاز تخیر هلند پنج میلیون بودند در اینک بسی میلیون رسیده‌اند اسلام در آغاز جز معدودی پیروان داشت ولی اکنون سبادت آن بلاد را دارا گشته، معدودی تربیت یافته با هزاران امید زمامدار مسلمین میباشند، این گروه منتظر فرصت اند که قوامت بدرانه هلند را در دست گیرند. مجمع اجزای فیلیپین که مردمش از دوره اسپانیا مسیحی شده‌اند استقلال طلبی آنها بشکلی انقلاب دیده میشود بخلاف بلاد اسلامی که اگر آنها را آزاد بگذارند نهضت ترقی خواهی با مرجح خواهد آمد میبخت و این از مختصات جوامع اسلامی است، جوانان اسلام در آسیای غربی میخواهند شایستگی خود را برای ترقی شبیه ژاپون جلوه دهند، مدعی هستند در امور اجتماعی و اقتصادی هر چه ژاپون توانسته آنها هم میتوانند، فراموش میکنند که ژاپون اگر در قید و بند عقاید قدری دیرین خود مانده بود هرگز این ترقی شکفت را نمیگرد، غافل اند که بعدد سیاسی لابد بایست بشجده اجتماعی مسبوق باشد.

چیز زمانی کوتاه بنی امیه در اسپانیا و بنی عباس در بغداد هیچ وقت اسلام نتوانسته تمدنی خاص و مخصوص بخود ایجاد کند. بلکه در تمام دوره‌های امت محمد کوششی دیده نشده که باعث تولید عقلی بزرگ گردد. خواه نسبت بتمدنهایی که برخوردار کرده اند، و خواه نسبت بتمدنی که در میان خودشان نمودار شده خصائصی که بآن مشهورند خصائص تخریب و ویران کردن است. تا وقتی تیغ بدست اسلام بود احکام خود را اجرا می‌کرد، همینکه روزگار نیروی تیغ را با نیروی علم و دانش قرین ساخت، اسلام بر زمین افتاد امروز برای آنکه یوغ غرب را از گردن خود بردارد بهای علم و دانش را فهمیده و قدر تمدن اروپائی را میدانند ولی بیشتر و بیشتر از هر چیز میخواهد صنعت اسلحه سازی را از اروپا بیاموزد. چون دانسته ساختن اسلحه کافی نیست اسلحه معنوی را نیز می‌جوید، مطبوعات برای او نیکی دیگر شده که برای غیر مسلمان بر می‌کشد، جرائد اسلامی در مصر، ترکیه، هند، جاوه، مستعمرات انگلیس، فرانسوی پی در پی زیاد میشوند، جرائد دیگری در ولایات متحده آمریکا و برازیل و آرژانتین بزبان عربی شامی و ارا و وطنی منتشر می‌گردد. در برلن «لواء الاسلام» بوجود آمده، در پاریس و لندن درم جرائد اسلامی بونی انتشار یافته که در احوال اسلامی گفتگو میکنند. سرچشمه این جرائد باختلاف مرکزی که آن‌جا منتشر میشود مختلف است، جرائد خاور و جرائد آمریکا و برلن بسخت گوی می‌شدند و عداوت و دشمنی ممتازند، جرائد شهرهای دیگر برهمی گفتار و سخن سنجینه و حسن طلب امتیاز دارند، ولی هر چند اسلوب و طرز سخن مختلف باشد هدف آن‌ها یک چیز است و بس آن‌ها می‌کوشند روح

همکاری و همدمتی که میان ملل اسلامی موجود است تقویت کنند، می‌خواهند اسلام را رواج داده مسلمانان را آزاد سازند، میان دولتهای غربی بذو اختلاف بکارند تا کامیابی خوار آسان گردد

(۴)

اسلام سیاه پوست

بینگر Binger گوید. درجه حرارت مسلمان سیاه باندازه مظاهر ربك اوست، تعصب دینی شدیدی که بیش مغاربه و اقوام عامی الاصل در اطراف رود نیژر و دریاچه تشاد دیده میشود پیش مسلمان سیاه پوست نیست، بامباره Bambara و سیره Serè و بورو Buro و امثال آنها در معاشرت آداب دینی بسیار مسامحه کارند. جز جنبش های مختصری از آثار دعوت مرا بطین و از کوششهای حاج عمر و احمد و میان سنگالیه و فونسی Fulbè و سوبینکه Soninkè، که اندکی از خون مربر در بدنتشان هست در افریقای سیاه پوست بچنگ دینی برخورد نکردیم بلکه آنجا مقاومتی وجود ندارد، اصل این تسلیم نیز از عقیده بقضا و قدر ناشی است.

عقیده سنت و جماعت در افریقای غربی پیش اهالی آنجا بعد از ادیان قدیمی، و با ارضاع قبیله از قبیل ملسم و سحر و جادو آمیخته و مردود هم مخلوط است، بینگر برای نمونه ضعف حرارت سیاه مسلمان در استان ساموری را نقل نموده که: وی با آن که مسلمان دیندار بود از گوشت گاوی که سرباز سنگالی بر خلاف حکم قرآن کشته بود بمبل و رغبت خورد، این

گونه مخالفت بیش مسلمان شمالی گناهی بزرگ است ' بهنگر نمونه ای دیگر نیز گفته که بکنن سیاه مسیحی گاهی اظهار اسلام میکردن از مرخصی که در روز عید تولد پیغمبر یا در عیدی دیگر بمسلمان داده می شود استفاده کنند .

این کاهلی و سستی که رنگی نسبت بدینی دارد که سامیهار ترکها بشدت وبسختی بآن متمسک اند یاره ای دلیل بر الاحتاط عقلمی رنگی و نبودن قوه تمیز پیش روی میدانند ' ولی این درست نیست بلکه رنگی مردی است بر دبار ، خوش مشرب ، فرمانبردار ، زودباور ، با حس صادق و شوق بعمل و میل بکار خوب که سزاوار است هم نوع وی از سفید وزرد باو اقتدا کنند . رنگی ممتاز است که در اقامه آداب دینی اصراری ندارد با پیروان سایر ادیان مدارا و مسامحه می نماید ، سرشت سلیم ری جامع است که بپندارد سفید پوست بجهنم خواهد رفت و او را چه می بداند ، بلکه اروپائی را بجهنم براری و مہتری می بیند ، هرگز تصدیق نمی کند که مانند این مرد سفید پوست ممکن است خطا و اشتباهی نماید . نردبندی ایست در اثر میلی که باطاعت و فرمانبرداری دارد اگر اندکی بومی توجه بشود آئین آقای سفید پوست خود که کشور او را تسخیر کرده خواهد پذیرفت ، بشرطیکه این فاتح او را باسکار دعوت کند (۱) . اگر می بینید پیرو اسلام است او با این اندیشه میباشد که مابنویسیده دارای رتبه و مرتبتی میشود ' با آن که برای این منظور بهتر است مسیحی گردد زیرا هر قدر عزت مسلمان رانما نشا کند اروپائی پیش او عزیز از مسلمان است ، وی میداند که عزت مسلمان نسبت بعزت اروپائی چیزی نیست بنا بر این سزاوار است بدانیم که اسلام سیاه پوست سطحی و فقط طاهری

میباشد، برای سبب رعایت این قضیه که جز آنجا یافت نمیشود، پنداشته اند علمهای دیگر جز سرشت و فطرت زندگی وجود دارد، تأثیر اقلیم و عادت و محیط را نامبرده و گفته اند بلاد شمالی کره زمین با اقتضای اسلام مساعد نیست، زیرا درازی زیاد روز و شب با اوقات معقرر در قرآن برای نماز موجب تشویش خاطر است؛ نماز تلهر و نماز عصر با نماز مغرب و نماز عشا در آنجا ها مخلوط میشود و طبیعتاً در دل مؤمن ایجاد شك و تردید میکند. اواسط افریقای کئومی نیز شبیه باین حال است، رودها، درخت های بزرگ که خدا در قرآن بمؤمنین وعده داده در این نواحی بقدری زیاد و فراوان میباشد که این جنس ثواب بها و قیمتی ندارد اسلام برای پیشرفت دعوت خود به بیابانی پهناور، مانند بیابانهای آسیای وسطی، نیاز دارد که عظمت خدا در آنجا جلوه کند ولی در خط استوا مرکز اسلام استوار نیست، زیرا در محیطی تنگ میان جنگلهای پر درخت محصور میباشد، در این جاها بر مؤمنین دشوار است قبله را شناسند بهمین سبب آداب و شعائر دینی را ترك میکنند. با این حال هر اندازه فرض کنیم شعائر اسلام ظاهراً سنیم است ناچاریم که پرسیم: آیا صلاح ما هست بگذاریم اسلام میان این ملل و طوائف منتشر شده و رواج بگیرد بانه؟ این کار هرگز صلاح نیست بلکه مصلحت اقتضای دارد که اسلام را دین رسمی برای بیروانش بشناسیم. بخدا سو کنند در غرب افریقا آنچه در الجزائر رخ داده روی خواهد داد، بوسیله ما (۱) بكمك اسلامه ما پیش اقوامی جنگجو که فرنها از اسلام دوری کرده اند بوسیله بازرگانان برده فروش عرب اسلام رواج میگیرد، و فتوحات دینی و لشکری آنان برپا میسرود هرچه ما بیشتر در این دیار پیشروی کنیم، بسط و نفوذ اسلام زیادتر

میشود. اسبابی چند برای این واقعه در دست گرداند، عربی که زبان پیغمبر قرشی است زبان بازوگانهائی است که در این نواحی در ترحش اندا مبادی اسلام با عقیده مسلم و رضا در برابر تقدیر که زکیها نیز معتقد هستند مطابق است، زکی بسادگی در عقیده مابل و سادگی شعائر اسلامی او را بخود جذب میکند، گفته اند رعایت و ادای این شعائر طبعاً آسان و سهل میباشد؛ و نیز لذات نمتهائی که این وحشها آرزو دارند یکی از اسباب شمرده میشود، برای آنکه شخص را در جرگه نیک بختان بنویسند لفظ «لا اله الا الله» کافی است، شخص بدون فهم و شعور باین کلمه مسلمان میگردد، این سخنان را بانسکه عقائد اروپائی منافی با سادگی است و آدابش دشوار بوده نجرش زیاد است تقویت کرده اند گویند در آئین اروپائی برای لذت حسی سخت گیری زیاد شده و تعدد زوجات را مانع گشته، اجمالاً گفته اند؛ اسلام آئینی است موافق با روحیات زکی همانطور که با عرب موافق بود، نثار این کاری می شود است که کوشش شود کیشی دیگر بجای اسلام در این نواحی رواج یابد، این پندار ها که قضایای مسلمانه شده در موقع آزمایش و انتقاد واقع نگشته اگر دقت و کسبجاکوی شود آشکار خواهد شد که درست نیست گفته شود؛ عقیده باسلام از سایر آئینها برای سپاهان خالص مناسب تر است، زیرا اقلیتی مهم از سنگالیها مسیحی شده اند، تمام مردم بلاد او گانده مسیحی هستند، اینک میگویند عرب و بربر از هر آئینی جز اسلام سربچی دارند برای اثبات خلاف آن دانسکه اسلام تا این اندازه تاثیر ندارد از حبشه و قبط هنالی کافی است.

سه ربع حبشه که از نژاد آمهار Amharas هستند با تمام اقلیتی

از بربر و زندگی با تلاحم امواج اسلام از هر سوسالیان دراز بنصرانیت متصلک بوده و میباشند بهتر از آنها بلادی مانند هر دس از شورش در ایش همگی مسلمان شدند، ولی پس از غلبه نجاشی منیک بر امیر عبدالله بسالی ۱۸۸۴ همگی نصرانیت بازگردیدند، همانجور که در خاور معمول است دین و ملانیت پیوسته، اهم بلشد ملانیت حبشه و کیش مـیحی همیشه متحد و باهم بوده اند، هر دو استقلال خود را زیاده از ار هزار سال است نگاهداری کرده اند، در همان اثنا که قاتل بربر در انجراو و اقوام بربل **Peuls** و فوایی **Fiabba** از نژاد بربر حبشه بسبب عقیده دینی پراکنده و گرفتار کسالت و تنبلی هستند، حبشه پانین خود وفادار مانده و در برابر فتح عربی مقاومت نموده است، مسیحیت گو اینکه آدایش در آنجا چون باعقاید یهودی و عادات نیز انس آمیخته دشوار و پیچ در پیچ میباشد ولی توانسته در میان این ملل زندگی و بربری بر قرار یماند، اکلیروس (طبقه کشیشها) در حبشه نظم و ترتیبی متین و مؤثر دارد، وی دو زواج و مجرد ماندن گفته (کارمندان کلیسیا) تابع کلیسای ارنو دکسی است کشیش برابری آداب مراسم و آداب دینی لبلس زریفت می پوشد با دف و مندور، مسرود بنابر این حبشی با این عادات و آداب از سهولت شعائر اسلامی دور مانده است، وی روزه دشوار مسلمین را نیز میگیرد و چون پیر شد در دیری منزوی شده از دنیا چشم میبوشد، از همین منک آشکار میشود که درست نیست گفته شود، نصرانیت سخت و پیچیده است، تکالیفش دشوار است و چون معانی دور از مشاعر زندگی ساده لوح دارد، با اوضاع زندگی اوساز گلر نیست، نظام اجتماعی او را خراب میکند، و بهمین سبب سیاه مسیحی سیاهی است که از بیخ خود جدا شده، در صورتیکه سیاه مسلمان

بسرشت و طبیعت مسلمان است .^۱

شما می بینید که نصرانیت پیش امپراطور که مانند سنگالیها هستند و نزد بربر و بویل امتوار و پای برج مانده است بدون آنکه این گروه از اصل خود جدا شده باشند ، مینگرند که مسیحیت میل آنها روز بروز ترقی میکند همانچو که اسلام ترقی مینماید ، همانگونه که اسلام مناسب ملل ساده لوح مانند ملل سیاه پوست میباشد ، عقیده او توخوس (۱) نیز بایان و ممکن بهم مینمیزد ، اگر کار مبلغین در بلاد سودانی و اسلامی دشوار میباشد باین سبب است که آنها میخواهند ، عقیده مللی را که بسیار ترقی کرده اند جایگزین عقاید طوائفی کنند که در ادراکات پستتر از ایشان میباشد (دقت کنید) ، زلی انتشار نصرانیت چوریکه در قرون نخستین بوده و شروع نصرانیت حبشه کنونی بسیار آسان و عنندترو بیچ اسلام میباشد ، زیرا کلمیایی اسلام در اثر تساوی سطح عقلی مروجین اسلام با مردم آنجاست نه بسبب برتری و علو عقائد اسلامی (این را هم دقت کنید)

تردیدی نیست که رنگی همینکه مسلمان شد ترقی محسوسی در او نمودار میشود ، پاره‌ای مردم خیال‌اندیش که همه چیز را خوب و خوش دیده نمیخواهند جز خوبی و خوشی چیزی را بنگرند ، چون در اسلام اجتناب از مسکرات و تهذیب اخلاق و ترقی سطح زندگی و بهری حلال زن را در جامعه دیده اند ، دستور میدهند که کوشش شود ، اسلام میان

(۱) او توخوس در قرن پنجم مسیحی میزیسته و بخلاف گفته نستور میگفت ، در مسیح جز طبیعت خدائی چیزی نبوده ، نستور میگفت ، جز طبیعت بشری در مسیح چیزی نبوده ، مجامع گفته نستور را تاروا گفته حرام ماخند ، مجمع حلیدومی بزرگنه او توخوس را حرام و باسزا دانسته گفت ، مردو طبیعت در مسیح موجود بوده است . قبط و حبشه پیرو مذهب او توخوس هستند .

ملل فتنش در مناطق خط استوا رواج گیرد،^۱ گویا از طبیعت این دوره است که مردم قدر و قیمت مذهب و آیین را بحدت کاهیبی آن بدیند و دیگر دقت و تأملی در عواطف آن نکنند که چه خواهد شد، از ازار کردن زندگی را قبول اسلام مثل این است که کسی را بلند کرده بچاه اندارند زیرا از قیال درمان بظلم و سحر دحادو میبشد که عاقبتی زشت دارد (دقت کنید) مسلمان هر اندازه بردبار و حلیم باشد، بیخ دین آیینی را که میبگیرد و خود را برنگ و بوی آن جلوه میدهد، جز کسیکه ما او زیاد آهیزش نموده و یاریکین باشد آنرا نمیداند که اسباب شورش و انقلابی است که روی خواهد داد، مصالحت ما این است بیش از واقع ازان جلوگیری کنیم تا دچار آزار آن نشویم، حتی این دلباختگان با اسلام چون از جهاتهای اسلامی کینه‌های دیرین و آرزوهای دور و دراز را می‌بینند گاه گاه حیران میشوند

گروهی دیگر از این تمایل اسلام بشورش سخت نرسیده بر روتر ما در بنای مدارس و مؤسسات اسلامی و تشویق بلغت قرآن خورده گیری و تقید کرده اند، آنها اهمیت خطری را که از همکاری ملل اسلامی بوجود خواهد آمد آشکار ساخته اند، از دامتان فرستادن آهوزگار جزائری برای تعلیم عقائد دینی بیجهت و تمسکتو (۱) سخت پریشان خاطر شده اند، این جماعت میگویند اگر احتیاطات لازمه را در برابر خطرهای کنونی اتخاذ کنیم بی‌بجوجه نسبت باسلام بی‌احترامی نیست، بعضد هبانی آن اقدامی نشده

(۱) تمسکو در نواصل سودان غربی واقع و مشهور است، حته شهری است در سودان بماصله ۳۰۰ کیلومتر در جنوب غربی تمسکو و ۱۶۰ کیلومتری در شمال شرقی سعو و سیکو و نخستین اروپاییکه وارد حنه شد مردی فراسوی بنام ربه کالبه بسال ۱۸۲۸ بوده است

مخالفانی با آزادی دینی ندارد، بویژه که این مدارا و مسامحه ای را که اختیار نموده ایم ما را جعل اسلامی نزدیک نصیازد، گو اینکه دولت حق ندارد به شخصیات رعابای خود دخالت کند، ولی راجع به بیاناتی که جز در باره ای مبنای که اندکی بد نیست میتوان آنرا باین جمله مختصر نمود: «با کفار پیکار کنید» آنها را به بندگی خود گرفته از روی زمین پرافکنید (۱) بر دعه اوست که احتیاطات لازمه و پیش بینی های ضروری را بنماید

بنا بر این میان عقیده مخالفین با اسلام و عقیده دل باختگان باین آئین برای کار عاقل جنئی مناسب یافت شده و سزاوار نیست همیشه در سیاست اسلامی بکجور باشیم، سیاست باید مناسب باشد با محیط و شهر و اندازه گرمی و حرارت اهالی در اینصورت بدون کوشش در کمک با اسلام با ضدیت بان این آئین بجهت باز خواهد گشت، اگر نیروی اداری و کشوری خود را در مستعمرات زیاد کرده آن را از شریعت اسلامی بر نر قرار دهیم برای جلوگیری از انتشار اسلام میان اقوامی که هنوز بای اسلام در آن جا استوار نشده نخستین گامی است که برداشته ایم ولی تازوی که دادگر اروپایی قضایای دشواری را که نمی تواند روشن سازد پیش دادگر مسلمان میفرستد، و در مسائلی که مدعی علیه انکار میکند و نمیشود واقع را دانست بسوگند بفر آن توسل میجویند، برای معاکمه شرعی اثر و نفوذی درست کرده ایم که بهیچوجه بویژه در این روزگار مناسب نیست، راه سوگند در حقیقت تراهی است ساده که دادگر را برای رسیدن بحق از زحمت دقت و هوش کافی نجات مینهد همچنین واجب حتمی است که در پنهان مراقب مرابطن و عشایخی باشیم که در میان زندگیهای آماده برای قبول دعوت

(۱) این عبارت را کجا یافته و در کجا است ؟

بشورش زندگي ميکنند همان جور که سال ۱۹۰۵ هجری قمری PONY حاکم پام گفته است رفتن و آمدن غربیانی که از مشرق بپناه صدقات و خیرات میآیند زیان دارد، زیرا اینگروه بلاد سنگال و بویل و سولینگه را بیوده کم یا زیاد بچشمه اسلامی دعوت میکنند اینگروه مدعی هستند از اشراف اند، دستار سبز بسر میهند، و هر وقت انقلاب اسلامی بشود دامن زن آتش بوده اخبار دروغ و اراجیف منتشر میسازند. حج مکه را فراموش نکنیم، زیرا در این روزگار این کار میلان رعایای مسلمان مابرای ما تأثیر بد و زبانی فراوان دارد، با اینحال پاره‌ای از اینککه رعایای ملأ از رفتن مکه و آداء حج مانع بشوند غافل اند، متوجه نیستند که اخبار راست و دروغیکه از وقایع بلاد اسلامی در این سفر میشوند، باعث پریشانی خاطر آلان میشود، و همیکه بهار و ديار خود بلز گشتند از رغبت آن ها بما میکاهد. حاجی در حجار اخبار تمام جهان را که در جایی نوشته نمیشود شنیده اروپایی در نظرش بصورت بیادگیری غصب (استغفر الله...) که بدی هنی، بی شمار دارد جاود میکند، مسلمان را در پیکر کامیابی و پیروزی جوړی می بیند که لاند روزی انتقام خود را خواهد کشید. قدرتی را که پاره‌ای مردم شرق دارا شده اند بممالک و انراق یاز میگویند امیدوار است روزگاری برسد که مسلمین بر چم سبز فتح و ظفر را بر سر ملل مغلوبه برافرازند. آنجا شعبده بازان پیروزی غازی (مصطفی کمال) و کشتاری را که از کفار کرده مانند کشتار اسلام در روز بدر زهزه میکنند. تمام این وقایع را قوه خیالی شرقی بشکلی زیبا و درخشان جلوه میدهد، حاجی از مستعمرات ما پاکمال وفاداری میروود ولی چون باز میگردد بر خلاف ما شده، روحش دیگر گون گشته از پیروزی هم کیشان خود شاد و خرم است روح اتحاد

اسلامی در روی قوی گشته بکامیابی پیروان محمد (ص) امیدوار و خورسند میباشند، پیروزی نهایی را برای ایشان تعنا دارد همینکه بوطن خود باز گردید مجال است بهم وطنان خود گو این که در بنیان و سرئی باشد آن چه در مکه شنیده ساز نگوید، و چون دارای لقب حاجی گردیده میکوشد شایستگی خود را برای این لقب نشان بدهد و حجاج و اشعار پر شور همراه آورده میان هم وطنان بخش مینماید، اگر خط و سوادى هم دارد ما مردمی که در حج آشنا گشته مکاتبه نمودیم با آنها مینویسد: آیت قرآنی را که بگرد حجر الاسود نوشته اند تکرار میکند

نفوذ صوفیه و اشاعه طریقه آن ها باین آثار بد اضافه میگردد، آنان هم دوری مهم دارند، اگر توفانی که پیوسته آماده وزیدن در جو اسلامی است وزیدن گیرد شاید بکمره کردن کار بدست آن ها باشد. پیروان عبدالقادر جیلانی ولی بمداد افریقایی عز را بر کرده اند، آن ها همین گروه نیجایی هستند که در شورش سبکامبیا که بدست حاج عمر فراهم شد سهمی مهم داشتند در باهاما که با فولابا میگویند، جنه، نسکنو، دارای خانقاه مخصوص هستند با سوسوی در طرابلس رابطه دارند، تمام این متحصصین لجوج بشورش و دشمنی با اروپائی ها دعوت مینمایند انکار نداریم که باره ای از این طریقه ها در الجزایر و مراکش و غرب افریقا با سود داده اند، نبود رجال آرامش خواه آنان مانند شیخ سید یا شیخ سعدیو و مختار کتی که در موریتانیا (غربی مراکش) و بلاد نیجر هستند برای ما عقیدت بوده است در تسخیر آن بلاد با ما بودند ولی باری آنان نوعی از اعمال بزرگانی بود که بیوسنه برای بغای فائده آن تاجر توانوا نرا نگاه میدارد ولی بزرگترین خطر خطر طریقه های اسلامی است که مرکز اصلی آن ها در غیر مستعمرات ما است، مانند بلاد عرب و عراق و طرابلس زیرا آنها از دست و نفوذ

ما بیرون است -

اینست مجمعی از موجب زبان بخشی که سلطنت افریقائی ما را سوخته تهدید میکند برای پرهیز از این زبان مردم درمانت و داروهای عراقان در نظر گرفته اند، از آن جمله درمانی است که سایر درمان هارا در بر دارد که: زبان فرانسوی را ترویج نمایند، این کار ضروری و زائی لوشاتلیه Le Chatelier است، وی میگوید روزی که زبان عربی که زبان تجارتی افریقائی است بر افکنده شد، خطری از جانب اسلام باقی نخواهد ماند، زیرا مدارس و آموزش گاههای آن خالی و ویران میگردد، عقیده پول برت Paul Bert روانشناس ذلمی نیز همین است که گفته: « مسئله عربی حاش در کتاب است، آرزو مندم در هرده مغرب آموزگار عربی و آموزگار فرانسوی را با هم بچشم خود بنگرم، عقیده ینگر جهانگرد دانا با مورد افریقا هم همین است، لاوی زری مؤسس مجامع تبلیغی نیز همین سلیقه را دارد و میگوید نیازی نیست که مردم را با این دعوت کنیم، ما محتاجیم که روح و بدن آنها را تعلیم و درمان نماییم.»

چون باندازه انتشار زبان خود در خاور میان مال گوناگون و طوایف جوربجور بنگریم متأسف میگردیم که چرا نتوانسته ایم زبان خود را در مستعمرات خویش مانند خاور منتشر سازیم، شگفترا اینست که: اگر علم و دانش ما در مستعمرات ما آنچور که در کشور عثمانی رواج گرفته منتشر میشد، مردمی ایراد نموده میگفتند: بر دولت ما لازم است بطرفی بماند، میبینیم معونین فرانسوی در بلاد اسلامی مانند آناتول: کردستان، عراق، فلسطین، بدون کمترین اثتالی بزیر سلطنت و قدرت آل عثمان کاملاً کامیاب شده اند، این دولت بزرگوار همست

خود را محصور کرده که زبان ما را میلان مردم روم و ارمن و گرجی و
 یهود و مسلمان و کاتولیک رواج بدهد، آنرا با آنها آمیخته و جمیع این
 نژادها را در عالم تمدن بگرد هم فراهم میآورد، با این حال نه در بلاد ترکی
 و نه در کشور عربی و نه در ایران چیزی از تعصبی که آثارش در الجزایر
 بیم داریم نمودار نشده، مصر نیز زیر فرمان و امر انگلیس است، زبان ما را
 مانند زبان عربی میشناسند، ولی الجزایر تقریباً بزبان ما جاهل و از آن بی
 خبر است. مقصود ما نیست که در مستعمرات علمای برجسته و متفکرین
 زبردست بوجود بیآوریم، و مانعی هم ندارد که دانشمندان عالی مقام و
 خردمندان زبردست بوجود آیند ولی باید ترسید که میان ایشان نیم دانا
 ظهور کرد، دارای مصاطح و آرزوهای باشد (دقت کنید) اجمالاً مقصود اینست که
 زبان خود را که وسیله تمدن ما است جایگزین زبان دیگر (عربی) که پایه
 و اساس تمدنی دیگر است قرار دهیم اینکه مقرر است عمال و کارمندان
 ما در مستعمرات عربی بدانند نیکو است ولی نیکوتر از آن اینست که بتعمیم
 زبان فرانسوی بکوشیم و همانجور که در خاور روی داده آنها را می نیاز سازیم.

(۴)

اسلام و سنگالیا

سنگالی در خانه خود همانجور است که در میلان سپاه دیده میشود
 دارای فکری متین است از دیانتی که پیش الجزایری و مراکش مشهور است خور
 میباشد عقیده وی بخرافات زیادتر است تا با این پیوسته جز با تفاق و بندرت با مور

زندگانی مشغول است؛ اهتمام وی با مورز بادتر از اهتمام او بمنصب و کیش میباشد در تمام موارد جنگ دعوت جامعه اسلامی پیش سنگالی تأثیری نکرده این گروه در بلاد عربی (۱) با اسلام برخورد کردند ولی کمترین لغزش برای آنها روی نداد. بسادگی و پاکیزه خوئی خویش باقی و نسبت برقراری خود وفادار ماندند، تحریکات مشایخ دین با آنکه در سپاه هندی انگلیس مؤثر شد و آنها فرار کردند؛ در سنگالی تأثیری نمود؛ نه در سوریه و نه در کیلیکیا و نه در تمام خلور نزدیک حتی بکنن سنگالی فرار نه کرد و دشمن نه پیوست.

عرب و ترک با مردم سیاه بنظر حقارت مینگرند؛ سیاه نیز همینکه با آنان آمیزش گردد از آئین ایشان دست بر میدارد؛ این کار در خاور و شمال افریقا و سایر جاها واقع شده؛ سنگالی در اسلامبول و اناتول داخل جوامع نمیشود؛ با مشایخ و علمای دین آمیزش نمی نماید؛ اوراق زبان بخش و نامه هایی که بیلاذ اسلام وارد شده اند و مختصن ستایش غلزی است که برکه ر چیره شده در بار وینه خود جای نمیدهد دشمنی میان اهالی و مردم سیاه پیوست در شمال افریقا گو اینکه خیلی سخت نیست ولی مانع عمده رواج دعوت سیاسی میان آنها شده است؛ در خاطر سنگالی نه فقط در محیط سپاه تعصب اسلامی کمترین عداوتی نسبت بقراسه ایجاد نکرد بلکه در این بلاد اسلام پیوسته عقب می رود

بنابر این اگر سادگی این نژاد و سلامت عقل آنها ایجاد نمی نمود از دعوت جامعه اسلامی در سپاه ما نمیکند؛ روان خواهد بود که؛ از اقدامات لازمه برای نگاهداری روحیه آنها غفلت و مسامحه کنیم؛ پزیشک میدانند

بهترین جلوگیری از امراض مستعمرات فراهم گردنت اسباب مانع از ظهور درد است ، همانجور که مأمورین کشوری در بلاد اسلامی مالازم است بدانند آئین اقوامی که فرمانبردار آنها هستند از کجا سر چشمه گرفته مأمورین لشکری که وظیفه آنان تعلیم سپاه مسلمین است نیز باید بایه ای را که اسلام بر آن بنا شده بدانند و بفهمند که در دعای بیروان این آئین چیست ، برای فرمانده و افسر واجب است سیاهی را که حقاً مسلمان است از سیاهی که اسلاحتش سطحی است جداً تمیز و تشخیص بدهد . سزاوار است عناصر گوناگون اسلام را در عمالت افریقای خود شناسیم تا بشود میان عناصری که قابل شورش اند با عناصری که قابلیت جنبش ندارند تمیز داد ، همچنین در سنگال سر شماری را برای ادیان و اجنحس پس از چندی تجدید کنیم تا تصور اسلام را در آنجا بدانیم ، از میان روحی که در سپاه ملامت خبر دار بشویم . بسیار مهم است که از عقیده الجزایری درباره سنگالی با خبر گردیم ، زیرا در نظر آنها این جماعت نیرومی هستند که آرامش در شمال افریقا بعهده آنان بر گذار شده ، اینکار نیز کمترین رنجش و خشمی در آنجا ایجاد نخواهد کرد زیرا مسلمان طبعاً همیشه از قوه قاهره اطاعت میکند و از تدابیری که درباره او اتخاذ میشود کینه ای در دل نمیگیرد ، گوا اینکه الجزایری سیاهانرا با چیز و حقیر می شمارد و ای نسبت بوی کینه ای ندارد ، بلکه از ترتیب دسته بندی سپاه سنگالی راضی است ، اجمالاً مسلمان سنگالی که سیاهی میشود مواظب واجبات دینی نیست ، تاکنون نیز هر سوم است که در امر دینی مانند روزه رمضان و جشنهای مذهبی و اقامه نماز با وی معارضه و مزاحمتی نشده ، او را آزاد میگذارند . هر قدر هم کمتر در این امور مزاحم باشند بهتر است ، همچنین معلوم شده سودی ندارد که با میدانست